

مجموعه آثار (۱۴۷) / اخلاق و عرفان



توفیق حیات

در زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

استاد

حاج شیخ محمد حسن
وکیلی



الحمد لله ربّ العالمين و صلى الله على سيّدنا محمّد وآله الطاهرين
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين ولاحول ولاقوة إلا بالله العليّ العظيم



در زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام



مجموعه سخنرانی‌های
استاد حاج شیخ محمد حسن وکیل

در دهه فاطمیه ۱۴۴۱ هجری قمری





تجلی توحید در زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

استاد حاج شیخ محمد حسن وکیلی

طراحی گرافیک: حامد امامی / خوشنویسی جلد: روح الله ابوالفضل

ویراستار: احسن مقدم

ناشر: مُلک اعظم / شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۲۳-۳۳-۲

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۰ / شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

...

نشانی: مشهد مقدس، چهارراه شهدا، پاساژ فیروزه، طبقه پایین

انتشارات مُلک اعظم

سایت: mhva.ir و towhid.org

نشانی در شبکه های اجتماعی: @Ostad_vakili

شماره تلفن: ۰۹۱۵۵۶۷۲۸۴۵

فهرست

مقدمه ۷

مجلس اول / ۹

- هدف نهایی زندگی چیست؟ ۱۱
- هدف نهایی زندگی مؤمن کجاست؟ ۱۳
۱. اصلاح رفتار ۱۳
۲. اصلاح درون ۱۳
۳. رسیدن به کرامات ۱۵
- توحید، هدف نهایی انسان از نگاه قرآن ۱۷
- فضیلت حضرت زهرا علیها السلام به چیست؟ ۱۹
- حقیقت توحید ۲۰
- امیرالمؤمنین علیه السلام امام الموحّدين ۲۹
- دستگیری حضرت صدیقه طاهره علیها السلام ۱۳

مجلس دوم / ۳۵

- تمام دستورات دین، مقدّمه رسیدن به توحید ۳۷
- عشق به اهل بیت علیهم السلام مقدّمه رسیدن به عشق خدا ۴۳
- اخلاص، راه رسیدن به حقیقت توحید ۴۶
- توحید، سنگ محک ارزش انسان ها ۵۰

- ۵۳..... توحید در سنت و سیره نبوی صلی الله علیه و آله
- ۵۶..... تجلی توحید در سیره فاطمی

مجلس سوم / ۶۳

- ۶۵..... شاخصه موحد حقیقی
- ۶۵..... ۱. بررسی رفتارهای فرد
- ۶۶..... ۲. بررسی سخنان فرد
- ۶۸..... ۳. شناخت از طریق کلمات اهل عصمت
- ۷۰..... ماجرای لباس نو در شب عروسی
- ۷۳..... حضرت زهرا علیها السلام و دوام ذکر
- ۰۸..... تسبیحات فاطمه زهرا علیها السلام

مجلس چهارم / ۸۷

- ۹۰..... فاطمه علیها السلام راضیه مرضیه
- ۴۹..... ایثار فاطمه زهرا علیها السلام
- ۹۶..... بهترین حالت برای یک زن
- ۱۰۲..... همیشه برای خدا

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

کتاب حاضر، مجموعه چهار سخنرانی از استاد حاج شیخ محمد حسن وکیلی در شب‌های فاطمیه ۱۴۴۱ می‌باشد که درباره جلوه‌های توحید در زندگی حضرت سیده النساء فاطمه الزهراء عليها السلام و مقامات توحیدی آن حضرت بیان شده است.

این چند سخنرانی به همت برخی از فضلاء معظم تدوین شده و بدین صورت در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد. با قدردانی از عزیزانی که در تدوین این اثر متقبل زحمت گشته‌اند امیدواریم نشر این اثر مورد عنایت حضرت صدیقه طاهره عليها السلام قرار گرفته و همگی از شفاعت آن حضرت در دنیا و آخرت بهره‌مند باشیم.

گروه تحقیقاتی صبح توحید
جمادی الاولی ۱۴۴۳



مجلس اوّل





أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

هدف نهایی زندگی چیست؟

در زندگی هر انسانی مجموعه‌ای از سؤالات اساسی و بنیادی وجود دارد که اگر به این سؤالات پاسخ صحیح داده نشود، مدیریت و برنامه‌ریزی آن زندگی با مشکل مواجه می‌شود؛ پاسخ به این سؤالات به یک تعبیر پایه و اساس زندگی انسان‌ها می‌باشد. در بین تمام این سؤالات اساسی و بنیادی، یک سؤال از همه زیربنایی‌تر و به تعبیری راهبردی‌تر است؛ «کمال و سعادت انسان در چیست؟»

اگر پاسخ این سؤال مشخص نشود، بقیه زندگی انسان هم هیچ وقت معنا دار نخواهد شد.

اگر انبیاء و اولیاء الهی در مجموعه معارف دینی هیچ چیزی برای بشر نیاورده باشند مگر پاسخ به همین سؤال، برای بشریت کافی بود که تا قیامت قدر دان آن‌ها باشد.

تمام برنامه‌های زندگی، باید‌ها و نبایدها و همه چیزهایی که انسان

بر اساس آن تصمیم‌گیری می‌کند، زیرمجموعه این سؤال اساسی است. ابتدا باید هدف نهایی زندگی مشخص شود تا بعد انسان بتواند در مسیر رسیدن به آن هدف حرکت و تلاش کند.

فرض کنید کسی از شما بپرسد: «هدف نهایی تو، در زندگی چیست؟ نقطه پایان زندگی‌ات را کجا قرار داده و به کجا می‌خواهی برسی؟»؛ آیا پاسخ مناسبی برای این سؤال دارید؟

بسیاری از انسان‌هایی که در این عالم زندگی می‌کنند، اصلاً هدف مشخصی ندارند. هدف‌گذاری اکثر آن‌ها در زندگی موقتی دنیا خلاصه می‌شود و معمولاً هدف‌گذاری بلندمدتی ندارند. مثلاً به دنبال قبول شدن در کنکور هستند. تلاش می‌کنند تا وسیله نقلیه یا منزل مسکونی مناسبی خریداری کنند. در جستجوی یک شغل با حقوق و مزایای بیشتری هستند. وقتی این برنامه تمام شد به فکر پیدا کردن هدف جدید می‌افتند که حالا چه کنم، کجا بروم و دنبال چه باشم؟ پس این یک واقعیت است که اکثر ما انسان‌ها، هدف مشخصی را به عنوان نقطه پایان در زندگی خودمان تعریف نکرده‌ایم.

در جوامع غیراسلامی و غیردینی که تربیت الهی ندارند، افرادی که بیشتر اهل اندیشه و تفکر هستند، یک سری اهداف مادی را به عنوان هدف نهایی زندگی خودشان انتخاب می‌کنند. مثلاً هدف‌گذاری می‌کنند که باید در بیست سال آینده این مقدار سرمایه یا نفوذ اجتماعی داشته باشم. یا با رسیدن به فلان درجه از تحصیلات علمی، موفق به دریافت پست و مقام آن چنانی شوم. یا موفق به تأسیس فلان شرکت یا کارخانه بین‌المللی شوم.

هدف نهایی زندگی مؤمن کجاست؟

یک انسان مؤمن و الهی و متدین باید چه نقطه‌ای را به عنوان هدف نهایی زندگی خویش ترسیم کند؟ اگر بخواهیم قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را الگوی خودمان قرار دهیم، هدف اصلی زندگی را باید کجا قرار دهیم و مجموعه زندگی را چگونه جهت دهی نمائیم تا به آن طرف حرکت کنیم؟

در بین افرادی که نگاه الهی دارند و از منظر معنویت و اخلاق به عالم نگاه می‌کنند، چند گونه هدف قابل ترسیم است.

۱. اصلاح رفتار

در این حالت شخص سعی می‌کند طوری زندگی کند که رفتارهایش صحیح باشد. از همین رو مجموعه‌ای از کارهای غلط را در ذهن خود فهرست کرده و با برنامه‌ریزی تلاش می‌کند تا این رفتارها را تغییر داده و اصلاح نماید. در واقع به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که اگر کسی او را از بیرون نگاه کرد، بگوید: أحسنت! چه انسان درست‌کاری.

در بین عموم ما، غالباً همین نگاه وجود دارد و تمام ذهن ما در لایه رفتارهای مان خلاصه می‌شود. یعنی اگر قصد اصلاح شدن هم داشته باشیم، تعریف ما از اصلاح این است که اخلاق و رفتارمان را تغییر دهیم.

۲. اصلاح درون

برخی که مقداری عمیق‌تر فکر می‌کنند، معتقدند: تغییر ایجاد شده در رفتار خوب است؛ اما ارزش چندانی ندارد. باید ریشه رفتارها

در وجود ما تغییر کند؛ چرا که در بسیاری از مواقع دو شخص رفتار یکسانی دارند، اما ارزش عمل آنها از زمین تا آسمان متفاوت است. به تعبیر روایت، گاهی دو نفر در کنار یکدیگر نماز می خوانند اما تفاوت نماز آنها به مقدار فاصله آسمان و زمین است.^۱ از اینجا معلوم می شود نیت ها و حالات درونی در سعادت و کمال افراد بسیار تأثیرگذار است و انسان باید برای تغییر آنها نیز سرمایه گذاری کند.

اما باید توجه داشت این افراد اصلاح نیت ها و درون را فقط سرمایه گذاری ای می بینند که می تواند در آینده برایشان خوشبختی بیاورد و از نگاه آن ها، دیدن ثمره کارهایشان در این زندگی نشدنی است. این دسته از متدینین همیشه نسبه فکر می کنند؛ می گویند هدف ما این است طوری زندگی کنیم که ان شاء الله در زندگی بعدی بهشتی شویم. یعنی مقصد و غایت خود را رسیدن به خوشبختی های آخرتی می دانند و رفتارها و نیت های خودشان را هم بر همین اساس اصلاح می کنند. آن ها در واقع به دنبال اثری که در همین زندگی به آن برسند، نیستند. به همین دلیل است که نمی توانند خود را در این دنیا ارزیابی کنند که آیا به هدف رسیده اند یا نه. آن ها فقط می توانند رفتارها و نیت های خود را ارزیابی کنند. مثلاً با خود می گویند سال گذشته من نمازهایم را اول وقت نمی خواندم یا خمس مالم را به موقع پرداخت نمی کردم و اهل صله رحم نبودم. ولی الحمد لله امسال این کارها را درست و به موقع انجام می دهم؛

۱. عن النبی ﷺ: إِنَّ الرَّجُلَيْنِ مِنْ أُمَّتِي يَقُومَانِ فِي الصَّلَاةِ وَرُكُوعُهُمَا وَسُجُودُهُمَا وَاحِدٌ وَإِنْ مَا بَيْنَ صَلَاتَيْهِمَا مِثْلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. (بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۴۹).

پس إن شاء الله در آینده به بهشت می‌رسم.

۳. رسیدن به کرامات

یک لایه که عمیق‌تر می‌شویم می‌بینیم عده‌ای از افراد در همین دنیا، دنبال یک سری اهداف نقدی می‌گردند که مربوط به عالم ماوراء این دنیا است. به اصطلاح امروزی معنویت‌گرا می‌شوند و به دنبال ماوراء طبیعت می‌روند. در واقع آنها کمال و سعادت آدمی را در رسیدن به علوم یا قدرت‌های غیرعادی می‌دانند. چیزی که امروزه در جامعه مرسوم شده و به محض این که شخصی مقداری از پس پرده خبر می‌دهد، فوراً عده‌ای دور او را گرفته و او را شخصیت بزرگی قلمداد می‌کنند. حتی شخصیت او را تبلیغ می‌کنند که مثلاً فلان شخص از نیت درونی من، یا از سؤالاتی که در ذهنم بود خبر داد و مسائل آینده را برایم تشریح کرد که چنین و چنان می‌شود. حال اگر چنین شخصی مریضی را هم شفا دهد یا مشکلی را از کسی برطرف کند، سریع تر اطراف وی شلوغ شده و عده‌ای نیز با دیدِ قداست و بزرگی به او نگاه می‌کنند.

در حالی که وقتی به آیات و روایات مراجعه می‌کنیم، مؤمن با چنین ویژگی‌هایی توصیف نشده که مثلاً مؤمن کسی است که چشمش به غیب باز است، از پس پرده خبر می‌دهد، می‌داند در قلب دیگران چه می‌گذرد، کارهای خارق‌العاده می‌کند، مریض شفا می‌دهد، مشکلات را حل کرده و گشایش در امور ایجاد می‌کند! در آیات قرآن چنین مواردی اصلاً وجود ندارد. بلکه در خلال برخی آیات به بعضی از کارهای خارق‌العاده اهل ایمان اشاره شده؛ به طور مثال درباره مؤمن

زمان حضرت سلیمان (علیه السلام) آمده که وی تخت بلقیس را در چشم بر هم زدنی از منطقه سلطنت او به نزد حضرت سلیمان (علیه السلام) آورد.^۱ در واقع آیه کریمه به این مطلب اشاره دارد که مؤمنین چنین توانایی‌هایی دارند؛ اما هیچ‌گاه به عنوان فضیلت مؤمن بیان نشده که مؤمنین کسانی هستند که می‌توانند کارهای عجیب و غریب انجام دهند.

لذا براساس آموزه‌های قرآنی و مکتب الهی نمی‌توان چنین رفتارهایی را به عنوان شاخص در ارزیابی انسان‌ها مدّ نظر قرار داد. البته مسائل این چنینی بد نیست؛ زیرا انسان درک می‌کند که عالم غیب و ماورائی هم وجود دارد و مطالب دیگری نیز در عالم، غیر از آنچه که ما با حواس خود درمی‌یابیم وجود دارد. اما آیات و روایات این موارد را به عنوان ملاک و شاخصه سعادت و کمال و رشد قرار نداده است.

متأسفانه امروزه مرسوم شده برای هر بزرگواری که چند کار غیبی انجام می‌دهد، شرح حالی نوشته می‌شود و اسم «عارف» بر ایشان می‌گذارند. در میراث شیعی، عارف کسی است که خداوند را عمیق شناخته و به درک توحید حقیقی رسیده باشد؛ اما امروزه به هر کسی که دستی در عالم معنا و عالم غیب دارد، عارف گفته می‌شود. برای همین است که به طور طبیعی عرفان صحیح و عرفان کاذب پدید آمده است. هر از چند گاهی مشاهده می‌کنید افرادی که مدّعی عرفان بوده و کارهای غیبی انجام می‌دهند، بعد از این که تحت پیگیری دستگاه قضایی قرار گرفته، دستگیر می‌شوند و مفاصد اخلاقی و اشتباهات و

۱. قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ. (نمل، ۴۰)

انحرافات شان مشخص می شود.

پس اگر هدف‌گزاری مان در زندگی این باشد که طوری حرکت کنیم تا پرده‌ها از جلوی چشم مان کنار برود و چشم مان به سوی عالم غیب باز شود، غلط است. هدف انسان و آن نقطه پایانی نباید رسیدن به این گونه کمالات باشد.

توحید، هدف نهایی انسان از نگاه قرآن

قرآن کریم هدف نهایی بعثت همه انبیاء را در یک کلمه خلاصه می کند و آن رسیدن به «توحید» است.

﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۱

ای پیامبر به مردم بگو: به من فقط و فقط یک چیز وحی می شود؛ آن هم این که معبود شما یکی است.

این آیه نشان می دهد که تمام دستورات شریعت اعم از نماز، روزه، حج، انفاق، ایثار و ترک محرّمات مثل غیبت، دروغ، تهمت و ... که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی می شود، همه زیر چتر «توحید» و مقدمه ای برای رسیدن به این حقیقت عالی است.

قرآن کریم وقتی می خواهد بگوید شخصی به بالاترین مقامات رسیده، می گوید پاک و مخلص شده؛ یعنی از آلودگی ها مبرا گشته است. همان طور که وقتی می خواهد از اهل بیت علیهم السلام تعریف و تجلیل کند، می فرماید:

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۸.

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

نسبت به انبیای الهی نیز می فرماید آنها از «مخلصین» بودند؛ یعنی خودشان را در دنیا همواره خالص کردند تا به خلوص نهایی رسیدند. خلوص نهایی این است که انسان از هر چیزی که رنگ تعلق به غیر خداوند دارد و غیر الهی است پاک و خالص شود. انسان مخلص نه دلی درگروی دنیا دارد، نه بهشت و نه حتی خودش. او تمام هویت و دنیا و بهشتش را برای خدا می داند و هیچ سهمی برای غیر خدا نمی بیند.

بنابراین این رجس و پلیدی و آلودگی که انبیاء الهی و اهل بیت علیهم السلام از آن پاک بودند، چیزی جز آلودگی شرک نیست. اگر کسی شرک را به تمام اقسامش از وجود خود بیرون کند، اهل توحید می شود و پاک و طاهر می گردد. لذا امام سجاد علیه السلام به درگاه الهی عرض می کنند:

﴿فَاَخْلَصْنِي بِخَالِصَةِ تَوْحِيدِكَ وَاجْعَلْنِي مِنْ صَفْوَةِ عِبِيدِكَ﴾^۲

خدایا مرا با توحید خالص، پاک و خالص کن و مرا از بندگان برگزیده خودت قرار بده.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشرة، مناجات الراجین.

در این بحث می‌خواهیم با دقت بیشتری بدانیم این که می‌گویند: «توحید، نهایت سیر انسان است» و به فرموده مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام «توحید حیات نفس است»،^۱ به چه معناست؟ سپس تجلّی این توحید را در زندگی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام بررسی می‌کنیم.

فضیلت حضرت زهرا علیها السلام به چیست؟

معمولاً وقتی از فضائل حضرت زهرا علیها السلام سخن گفته می‌شود، تنها به این که ایشان لباس و غذای خود را ایثار می‌کردند یا از شدت عبادت پاهای مبارکشان متورم می‌شد و یا در اثر کارهای منزل، دستان مبارکشان زخمی می‌شد، بسنده می‌کنیم. صفات و فضائل بانو را تنها در همین افق می‌بینیم.

اما آیا فضیلت حضرت در همین رفتارها خلاصه می‌شود؟! اگر فضائل و کمالات حضرت صدیقه علیها السلام را در این حدّ بیان کنیم، برخی اعتراض خواهند کرد که این فضائل و کرامات را برخی دیگر از زنان مؤمنه و قدیسه دیگر ادیان نیز داشته‌اند. آنها هم اهل انفاق و ایثار و عبادات آن‌چنانی بودند؛ لذا برای اهل بیت علیهم السلام رقیب معرفی می‌کنند. در حالی که این چنین نیست و طبق بیان قرآن کریم، فضیلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و صدیقه طاهره علیها السلام و امامان معصوم علیهم السلام در افقی به مراتب بالاتر و درونی‌تر از این رفتارهاست. در واقع نیت، نفس و حقیقت

۱. التّوحید حیاة النّفس. (غررالحکم، ص ۳۷، ح ۵۹۳).

جان انسان معیار تفاوت هاست. بسیاری از افراد رفتارهای شان مانند یکدیگر است، اما ارزش عمل آنها با یکدیگر فرسنگ ها تفاوت دارد. با توجه به این مطلب خواهیم دید که شاید زندگی بسیاری از افراد به ظاهر خوب باشد اما در باطن، در آن مقام و سطح عالی نباشند.

اگر فهمیدیم که اصل و اساس در ارزش گذاری، حقیقت «توحید» است، معیار تصمیم گیری و سنجش ما نیز تغییر خواهد کرد؛ اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هیچ چیز دیگری غیر از حقیقت توحید را به اُمت معرفی نمی کردند و فقط می فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ! در زندگی دنیا تنها به دنبال توحید باشید و تمام اعمال و رفتار خود را بر اساس آن جهت دهی نمایید، برای همیشه بشریت کفایت می کرد. چیزی که متأسفانه در بین ما مسلمانان فراموش شده است. ما نه تنها افراد را با توحید قیمت گذاری نمی کنیم بلکه خود نیز به دنبال حرکت به سوی حقیقت توحید نیستیم.

حقیقت توحید

باید دید حقیقت «توحید» چیست؟ کسی که دنبال توحید است، به دنبال چه می گردد؟ آیا توحید همان است که از ابتدای کودکی به عنوان اصل اول اصول دین می دانیم؟ آیا توحید همان است که به ما گفته اند خدا یکی است و ما هم گفته ایم و هر روز هم در اذان و اقامه شهادت می دهیم که «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؟

قطعاً حقیقت توحید این نیست؛ توحید واقعیّتی است فراتر از این اعتراف هایی که ما بر زبان جاری می کنیم. توحید در زبان عرب یعنی اعتراف کردن به یگانگی. این که انسان باور کند خدا یگانه است. اما

خداوند در چه جهاتی یگانه است؟ گاهی می‌گوییم فلان شخص در هنر خطاطی یگانه است؛ یعنی در خطاطی مثل و مانند ندارد و تک است. یا در فلان ورزش یگانه است و دومی ندارد. ولی اگر قرار است ما قائل به توحید الله تعالی باشیم و اعتراف کنیم که خداوند متعال یکی است باید خدا را در چه موضوعی تک بدانیم؟ در چه زمینه‌ای باید به وحدت خداوند معتقد باشیم؟ و بعد چگونه این توحید را در قلب مان جا بیندازیم که به آن هدف خلقت و برترین سعادت دست یابیم؟ معمولاً در تعریف توحید می‌گویند بگو خالق عالم یکی است! لذا تصور بسیاری از ما این است که خداوند متعال مانند بنائی است که ساختمان را به تنهایی می‌سازد و شریکی در ساختن این عالم نداشته است. سپس خودش در کناری نشسته و چرخ این عالم را چرخانده و تنها گاهی مُهره‌ها را جابه‌جا می‌کند و الا همه چیز عالم، خودش مشغول فعالیت است.

آن توحیدی را که روز اول یاد گرفتیم، همین است که می‌گوییم عالم را یک نفر خلق کرده است! ولی آیا واقعاً این توحید مایه حیات جان و دل انسان است؟ آیا فهم این مطلب که خالق هستی یکی است، دل‌ها را زنده می‌کند و مادر صفات و اخلاق حسنه است که فرموده‌اند با آمدن توحید، تمام رذایل اخلاقی از بین می‌رود؟ آیا این توحید، همان توحیدی است که قرآن در وصف صابرين فرموده است:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱

آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم!»

یقیناً این‌گونه نیست و با چنین برداشتی از توحید، چنین نتایجی حاصل نمی‌شود.

در یک گام جلوتر، برخی می‌گویند توحید یعنی حاکم در قیامت، فقط خداست؛ اوست ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾^۱ در عالم قیامت تمام امور در دست خداوند است؛ لذا به تعبیر عامیانه باید در طول زندگی، هوای خدا را داشته باشیم تا خدا هم در قیامت هوای ما را داشته باشد. طوری زندگی کنیم که خداوند به خاطر کارهای خوب مان، ما را از عذاب دور کند و به نعمت‌های بهشتی برساند. قطعاً این نیز معنای توحید نیست. توحیدی که قرآن کریم آن را نهایت سعادت و لذت و آرامش و سکینه و خوشی می‌داند، این است که خدای متعال را در تمام کمالات و همه خوبی‌ها تک و یگانه بدانیم. یعنی یگانگی خدا را در خالقیت خلاصه نکنیم؛ بلکه تمام کمالات عالم را فقط و فقط در خداوند منحصر کرده و این حقیقت را دائماً از قلب خود بگذرانیم و در جای جای زندگی خود جابیندازیم.

اگر این مطلب در قلب انسان کاملاً جا بگیرد و آدمی از شرک خارج شود و در قلب و نهادش هیچ‌کسی را در هیچ جهتی شریک خدا نداند، آن وقت طاهر و پاک می‌شود و به لذت و آرامش نهایی می‌رسد. ﴿الْأَبْدَانِ

اللّٰهُ تَظْمِنُ الْقُلُوبَ»^۱ این همان آرامشی است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَوْ يَغْلُمُ النَّاسُ مَا فِي فِضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا مَدُّوا أَغْيَمَهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقَلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْشُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَلَنُعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَتَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّدُ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أُنْسٌ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَنُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَقُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَشِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ»^۲.

اگر مردم می دانستند در معرفت و شناخت خدا چه فضیلتی نهفته است هرگز به رونق زندگی دنیا و نعمت های دنیوی که خداوند به دشمنان خود داده نظر نمی افکندند و دنیای آنها در نگاه ایشان پست تر از چیزی بود که آنها زیر پای خود لگد می کنند. ایشان به معرفت و شناخت خدای عزوجل بهره مند گردند و بدان شادکام باشند چونان شادکامی کسی که همیشه در باغهای بهشت با اولیای خدا به سر می برد. همانا شناخت خدای عزوجل مایه انس و روحشتی، و یار و همدم هر گونه تنهایی، و روشنا بخش هر ظلمتی و نیرو رسان هر ناتوانی و درمان هر دردی است.

این که خدا در چیزی شریک ندارد، از آن مطالبی است که گفتن آن آسان است و عمل کردن به آن دشوار.

۱. رعد، ۲۸.

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۴۷.

امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و در کنار این‌ها و طفیلی این‌ها جناب فضه، سه شبانه روز روزه گرفتند و هنگام افطار غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر انفاق نمودند. قرآن کریم در سوره مبارکه انسان، این کارشان را چنین توصیف می‌فرماید:

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾^۱

و هم بر دوستی او (خدا) به فقیر و طفل یتیم و اسیر طعام دهند.
(و گویند) ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی‌طلبیم.

خداوند متعال در ازای این ایثار و عملی که انجام دادند، نعمت‌هایی برای آنها بر می‌شمرد تا آنجا که می‌فرماید:

﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۲

و پروردگارشان شراب طهور به آنان می‌نوشاند.

آن شراب طهوری که خداوند به آنها می‌نوشاند، آنها را از هر چه غیر خداست پاک می‌کند. مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع‌البیان در توضیح همین آیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

۱. انسان، ۸ و ۹.

۲. انسان، ۲۱.

«يُطَهِّرُهُم عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ إِذْ لَا طَاهِرَ مَنْ تَدْنَسُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَكْوَانِ إِلَّا اللَّهُ»^۱.

شراب طهور شرابی است که آنها را از هر آلودگی غیر خدا پاک می‌کند زیرا طاهر و پاک از آلوده شدن به چیزی از بودنیها نیست مگر خدا.

در جای دیگر قرآن کریم می‌فرماید در قیامت هیچ‌کس نجات نمی‌یابد مگر آن که با خود قلب سلیم به همراه داشته باشد.^۲ امام صادق علیه السلام در تفسیر قلب سلیم می‌فرماید:

«الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ»^۳.

قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد.

قلبی سلیم است که به چیزی غیر از خدا دلبستگی و تعلق ندارد؛ یعنی تمام تعلقاتش متوجه خداوند متعال است. یعنی در عالم هستی، هر کمال و خیر و رحمتی را فقط از آن خدا می‌داند.

حقیقت این مطلب یعنی این که در قدم اول، بیرون از خودمان به چیزی غیر خدا تعلق خاطر نداشته باشیم. حال ما طوری باشد که اگر خدا هست، بقیه چیزها می‌خواهد باشد یا نباشد. بودن یا نبودن دیگر

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۲۳.

۲. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (شعراء، ۸۸ و ۸۹).

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۶.

چیزها برای ما فرقی نکند. این مطلب در بیان، رؤیاست ولی واقعیّتی است که اهل آن، به آن رسیده‌اند.

انسان باید به جایی برسد که اگر امروز نزد او آمدند و گفتند رضای خدا در این است که تمام اموال و دارایی‌ات را بدهی، بدون این که قلبش تکان بخورد تمام دارایی‌اش را تقدیم کند؛ اگر گفتند همه نزدیکانت را باید در راه خدا فدا کنی، بدون این که در قلبش اضطرابی حاصل شود بگوید بسم‌الله؛ اگر گفتند آبرویت را می‌خواهیم بگیریم، بدون این که ناراحت شود بگوید این آبرو متعلّق به من نیست، متعلّق به خداوند است و اگر در راه اوست هیچ باکی ندارم.

البته نه فقط در رفتارها حاضر باشد همه چیز خود را بدهد؛ بلکه در خلوت خودش نیز واقعاً خودش را این‌طور ببیند که هیچ چیزی ندارد. این بسیار مهم است که انسان مدام در خلوت از خودش پرسد فلانی تو چه هستی و چه داری؟ و بازبان قلبش پاسخ دهد من هیچ ندارم. آیا مال، عزّت، علم و حیات داری؟ نه ندارم.

انسان باید باور کند که سراسر وجودش مانند آینه است، هر چه که هست مال دیگری است و حتّی یک ذره نیز متعلّق به خودش نیست. یعنی من که تا دیروز با دیگری رقابت می‌کردم تا بر او غلبه کنم! من که برای خودم شخصیتی قائل بودم و در قلبم می‌گفتم همه باید به من احترام بگذارند و کسی حقّ ندارد با من بد صحبت کند یا حرفی روی حرف من بیاورد! امروز به خودم بنگرم و بگویم من که کسی نیستم. هیچ شأنی ندارم که بخواهد کسی در مقابل من کاری انجام دهد و ناراحت شوم. البته دیگران باید وظیفه شرعی‌شان را انجام دهند و نسبت به

مؤمنین ادب و احترام نگه دارند، ولی من حَقِّ ناراحت شدن ندارم. چون من چیزی ندارم که بخواهم غصه از دست دادن یا از بین رفتن آن را بخورم. انسان به گونه‌ای شود که از صمیم قلب مانند امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه خدا عرض کند:

«مَوْلایِ یا مَوْلایِ أَنْتَ الْقَوِی وَ أَنَا الضَّعِیْفُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الضَّعِیْفُ إِلَّا الْقَوِی.

مَوْلایِ یا مَوْلایِ أَنْتَ الْغَنِی وَ أَنَا الْفَقِیْرُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الْفَقِیْرَ إِلَّا الْغَنِی.
مَوْلایِ یا مَوْلایِ أَنْتَ الْحَیِّ وَ أَنَا الْمَیْتُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَیْتَ إِلَّا الْحَیِّ.
مَوْلایِ یا مَوْلایِ أَنْتَ الْبَاقِی وَ أَنَا الْفَانی وَ هَلْ یَرْحَمُ الْفَانی إِلَّا الْبَاقِی»^۱.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام که عالم به علم گذشته و آینده هستند، درگاه الهی عرض می‌کنند «أَنْتَ الْعَالِمُ وَأَنَا الْجَاهِلُ»؛ ما باید چه بگوییم؟! کسی که خداوند به او ولایت تکوینی داده و می‌تواند در عالم این همه تصرفات انجام دهد، اگر می‌گوید «أَنْتَ الْحَیِّ وَأَنَا الْمَیْتُ» آنگاه حساب ما مشخص است.

آدمی تا وقتی در قلبش به کسی و چیزی و جایی غیر از خداوند متعال تعلق دارد و مهم‌تر از این در درون خودش برای خود حسابی باز کند و برای خودش شأنی قائل باشد و خودش را کسی ببیند، هیچ‌گاه به «خَالِصَةِ تَوْحِيدِک» نرسیده و همیشه مشرک است. یعنی خودش را شریک خدا می‌داند و می‌گوید خدا یکی و من هم یکی. البته خدا بسیار

۱. مفاتیح الجنان، مناجات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه.

بزرگتر است و من کوچک‌تر!

وقتی انسان می‌تواند بگوید من از شرک بیرون آمده‌ام و همه چیز از آن خداست که بگوید من آئینه‌ای هستم در مقابل خورشید وجود خداوند. آئینه با خورشید شریک نمی‌شود. هر چه دارد از جای دیگری می‌آید. لذا نمی‌تواند نور را به قدر سرسوزنی به خود نسبت دهد.

کسی که به چنین توحیدی دست پیدا کند، هم در دنیا در نهایت آرامش است و وجودش از غم‌ها و غصه‌ها رها می‌شود و به معنای حقیقی از بند بندگی غیر خدا بیرون آمده و حُرّ و آزاده می‌گردد و هم در عوالم آخرت که می‌رود آرام آرام است. انسان وقتی از این عالم دنیا برود، خواه ناخواه باید به این توحید اعتراف کند. در روز اول که سکرat مرگ^۱ بیاید و ما را تکان بدهد، اولین مرحله است که انسان می‌بیند هر چه داشت از دستش می‌رود.

بسیاری از ما آن قدر به غیر خدا وابسته‌ایم که مدّت‌ها در عالم برزخ باز هم برای خودمان کسی هستیم. در حالی که مؤمنین وقتی می‌میرند در برزخ، اهل توحید و اهل «لا اله الا الله» می‌شوند؛ ولی یک عده اهل معصیت در برزخ هم برای خودشان کسی هستند. ولی آنجا که خدا می‌خواهد همه چیز را از آنها بگیرد و اعتراف کنند که خدایا همه کاره تو هستی، هر قدم که جلو می‌روند به صعقه و ناله و فزع دچار می‌شوند. به تعبیر آیات قرآن کریم، هنگامی که نفخ صور می‌شود و از آن عالم به عالم

۱. «سکرat موت»، حالت‌هایی شبیه به مستی و بی‌هوشی است که هنگام فرارسیدن مرگ و قبض روح، به صورت اضطراب و دگرگونی شدید در انسان نمایان می‌شود و او را در حیرت و ناآرامی شدید فرو می‌برد.

بعدی می‌روند، در آن جا همه چیز در هم می‌شکند و انسان می‌بیند که هیچ چیزی از خودش نداشته و همیشه با پندار و توهم زندگی کرده است. آنجا که عالم توحید است هرکس اهل توحید باشد، به تعبیر قرآن آرامش دارد.

﴿وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمِئِذٍ آمِنُونَ﴾^۱

و آنان (نیکوکاران) از وحشت آن روز در امانند.

اما سختی و درد حادثه نفخ صور- که حرکت از عالم برزخ به قیامت است- برای دیگران به مراتب از شکنجه شدن در کل عمرشان در این دنیا بیشتر است.

حقیقت توحید است که انسان را به شیرین‌ترین لذت‌ها می‌رساند. آدمی را به جایی می‌رساند که دیگر حاضر نیست از آن دل بکند و به طرف دنیا حرکت کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام امام‌الموحدین

اگر گفته می‌شود امیرالمؤمنین علیه السلام، امیر مؤمنان هستند، به این جهت است که ایشان امام موحدین هستند و الا صرف شمشیر زدن امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح نیست. دیگرانی هم بوده‌اند که در جنگ‌ها با شجاعت و رشادت شمشیر می‌زدند. اما شمشیر زدن امیرالمؤمنین ریشه‌اش یک نگاه توحیدی است و شمشیر زدن دیگری براساس شرک

است؛ یکی شمشیر می زند تا دیگران احساس کنند که او چقدر پهلوان است و آبرویش حفظ شود ولی علی (علیه السلام) شمشیر می زند و با هر ضربت شمشیر می گوید خدایا من هیچ کاره ام، فقط تو همه کاره ای.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

«رَأَيْتُ الْحُضْرَ فِي الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرِ بَلِيلَةٍ فَقُلْتُ لَهُ عَلِمَنِي شَيْئاً أَنْصَرَ بِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ فَقَالَ قُلْ يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ عَلِمْتَ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ فَكَانَ عَلَى لِسَانِي يَوْمَ بَدْرٍ»^۱

شب قبل از جنگ بدر، حضرت خضر (علیه السلام) را در خواب دیدم. به او گفتم چیزی به من یاد بده که به وسیله آن بر دشمنان پیروز شوم. او به من گفت بگو «یا هُوَ یا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ». ای کسی که جز او کسی نیست. صبح که شد، آن را برای رسول خدا ﷺ تعریف کردم. آن حضرت به من فرمودند ای علی! اسم اعظم را یاد گرفته ای. و آن ذکر روز جنگ بدر، بر زبانم بود.

این شمشیر زدن است که آدمی هر چه شمشیر می زند بندگی اش بیشتر می شود نه این که در قلبش برای خود شانی پیدا کند و به دنبال پست و مقام و شهرت و محبوبیت باشد.

آن چیزی که نهایت کمال بشر است و انسان باید در زندگی دنبال آن بگردد و انبیاء و اولیاء ما را به آن دعوت کردند، چنین توحیدی است.

اگر نمونه این توحید را در زندگی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام مرور کنیم، آن گاه جایگاه حقیقی بانو را درک خواهیم کرد. ارزش کارهای حضرت به آن واقعیّتی است که در قلب ایشان است؛ گر چه رفتارهای ایشان هم همگی حجت و نور و طهارت است.

دستگیری حضرت صدیقه طاهره علیها السلام

وجود مبارک فاطمه زهرا علیها السلام هم در عالم ملکوت جلودار هستند و هم در عالم ظاهر دستگیری کرده و انسان ها را به طرف خداوند سیر می دهند. ایشان به خاطر جنبه مادری شان در بین حضرات معصومین علیهم السلام یک ویژگی خاصی دارند که از جهاتی آن حضرت را از بقیّه متمایز می کند. به سبب لطافتی که خداوند در آن حضرت قرار داده و قلب رئوف و مهربانی که دارند، در بسیاری از موارد که توسل به اهل بیت علیهم السلام نتیجه نمی دهد، توسل به آن حضرت جواب داده و دستگیری آن حضرت به داد انسان می رسد. حتی گاهی واسطه بین شیعیان و اهل بیت علیهم السلام می شوند؛ یعنی انسان وقتی گره به کارش می افتد، اگر ائمه علیهم السلام را که خود دریای رحمت هستند به حق مادرشان قسم دهد دستگیری می فرمایند.

این داستان مشهور است که شخصی برادری ظالم و مردم آزار داشت که همه اهل محل از دست او و اذیت هایش خسته شده بودند. یک موقعی قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام را کرد. اهل محل به او گفتند این برادرت را هم با خودت ببر شاید در زیارت، اصلاح شود. حداقلش این است که چند روزی همراه توست و تو مراقبش هستی. برادرش را هم

با خودش برد. در بین راه آن قدر اهل کاروان را اذیت کرد که همه به او اعتراض کردند که چرا این را آوردی؟

نزدیکی های مشهد مریض شد و از دنیا رفت. اهل کاروان که خوشحال شدند و گفتند الحمد لله از شرش خلاص شدیم. ولی برادرش روی حس برادری و غیرتی که داشت، او را غسل داد و کفنش کرد و جنازه را به سمت مشهد حرکت داد تا آنجا طوافش دهند و به خاک بسپارند شاید عنایتی به او شود. به مشهد که رسیدند او را دفن کردند. چند روز بعد او را خواب دیدند که برخلاف تصوّر، در جای خوبی به سر می برد. پرسیدند تو با این همه حق الناس و مردم آزاری که داشتی، این حال و روز خوبت از کجا آمده است؟

گفت واقعیّت امر این است که از وقتی من را کفن کردند کفن و تابوت من آتش بود و ملائکه عذاب همین طور دور من می چرخیدند. تا به در صحن حرم رسیدیم ملائکه عذاب کنار رفتند. داخل صحن که شدیم، دیدم امام رضا (علیه السلام) کناری ایستاده اند و از زائرین شان پذیرایی می کنند. رو کردم به حضرت و عرض کردم آقا من را هم آورده اند زیارت. دستگیری کنید و عنایتی بفرمایید. حضرت رویشان را برگرداندند و توجّهی نکردند. من را بردند و طواف دادند. در راه برگشت هاتقی ندا داد که فلانی، دامن امام رضا (علیه السلام) را رها نکن که اگر از حرم بیرون بروی و مورد عنایت حضرت قرار نگیری، همان آتش تا قیامت با توست و برزخت دیگر اصلاح شدنی نیست. گفتم من به آقا عرض کردم ولی ایشان به من توجّهی نکردند. گفت آقا را به حقّ فاطمه زهرا (علیها السلام) قسم بده. رو کردم به امام رضا (علیه السلام) و گفتم یا امام رضا به حقّ مادران عنایتی به من بفرمایید.

تا این طور عرض کردم حضرت به من توجّه کردند.
این موارد استبعاد ندارد؛ بلکه یقیناً شدنی است. اگر کسی در
قلبش محبّتی به صدیقه طاهره عليها السلام داشته باشد، آن گناه و معصیت
لایه روی نفس انسان را آلوده می‌کند؛ أمّا طهارت درونی و نور محبّت به
آن حضرت که بیاید این‌ها را می‌شوید و حتّی قلب کسانی که از انسان
ناراضی‌اند را هم از انسان راضی می‌کند. لذا در روایات نقل شده که
شفاعت نه تنها حقّ الله بلکه حقّ النَّاس را نیز برمی‌دارد.^۱

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۷.





أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

تمام دستورات دین، مقدمه رسیدن به توحید

اگر انسان بخواهد مسیر صحیحی را در عالم هستی دنبال کند و به این سؤال اصلی زندگی که «سعادت چیست و سر منزل مقصود کجاست» پاسخ درستی بدهد، باید به دنبال حقیقت توحید بگردد. هیچ چیزی در عالم وجود، شیرین تر و ارزشمندتر و عالی تر از عبودیت و توحید نیست. مسأله توحید از نظر علمی بسیار ظریف و دقیق و فهم آن دشوار است و البته عمل کردن بر طبق آن بسیار دشوارتر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«إِنَّ الشِّرْكَ أَخْقَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ ظُلُمَاءٍ»^۱.

شرک از حرکت مورچه بر صخره سیاه صاف در دل شب تاریک، مخفی تر است.

یعنی به حسب ظاهر و با این چشم ظاهر و ادراک ظاهری قابل تشخیص نیست. به طور طبیعی محال است که کسی با امکانات طبیعی، حرکت مورچه‌ای را بر یک صخره سیاه صاف، در دل شبی تاریک متوجه شود. تنها راه آن فقط و فقط تضرع کردن در درگاه الهی است که خداوند متعال بصیرتی الهی به انسان بدهد.

وقتی با دقت نگاه می‌کنیم می‌بینیم بسیاری از محافل و مجالس و کتاب‌ها، انسان را به توحید دعوت نمی‌کنند. با این که محافلی نورانی هستند، اما هدف نهایی را درست تشخیص نداده‌اند. مثلاً کتابی را ورق زده می‌بینید از ابتدا تا انتها هرچه در آن آمده این است که مواظب باش گناه نکنی و خلاف اوامر دین انجام ندهی، مواظب باش واجبات دین را رعایت کنی و قطعاً مطالب کتاب حق است و انسان باید در زندگی متعهد و مقید باشد که پا از حریم شریعت بیرون نگذارد. اما آیا دعوت دین فقط همین است؟ آیا انبیاء و اولیای الهی فقط ما را به همین جا خوانده‌اند؟ انجام واجبات و ترک محرمات، مقدمه است برای رسیدن به یک هدف عالی‌تر و برتر که آن هدف عالی‌تر و برترگاهی در لایه‌های این دستورات فقهی گم می‌شود.

فقهی که باید نردبانی باشد برای بالا رفتن به سوی خدا، خودش تبدیل به هدف و مقصود شده و چه بسا انسان را از رسیدن به آن مقصد، غافل هم می‌کند. مانند انسانی که می‌نشیند و سال‌های سال نردبانی را تزیین می‌کند، اما هیچ‌گاه از آن بالا نمی‌رود.

مرحوم علامه طهرانی رحمته‌الله در کتاب شریف روح مجرد از قول مرحوم حدّاد رحمته‌الله نقل می‌کنند:

يك شب كه با رفقا به مسجد الخيف^۱ داخل شدیم، دیدم آقای حاج سید احمد زنجانی^۲ با جمیع رفقای طهرانی و ایرانی گرد هم نشسته، و ایشان سخت از وضع طهارت و نجاست حجاج و معابر ناراحت است و گویا نیز در وقت دخول به مسجد الخيف ترشّهی از آن آبها به ایشان شده است و ایشان را چنان متغیر نموده بود که: خداوند! بارالها! می خواهیم دو رکعت نماز با طهارت در مسجد تو بجای آوریم، بین مگر این عرب ها و این مردم با این وضع و کیفیت می گذارند؟!

من به او پرخاش کردم و گفتم: مریدی از نزد استادش، حضور بزرگی رفت. آن مرد بزرگ به او گفت: ما عَلَّمَكُم استادكُم؟! «استاد شما به شما چه چیزی تعلیم کرده است؟!» مرید گفت: عَلَّمَنَا استاذُنَا بِالتَّيَزَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الذُّنُوبِ! «استاد ما به ما التزام به طاعتهای خدا و ترك نمودن گناهان را تعلیم نموده است!»
آن بزرگ گفت: تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَخْضَةٌ؛ هَلَّا أَمَرَكُمُ بِالْتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؟!

«این کارها صرفاً آداب دین مجوس است (زردشتی ها که قائل به دو مبدأ خیر و شرّ، و نور و ظلمت اند). چرا شما را امر نکرد تا یکسره به سوی خدا بروید، و توجّهتان به وی باشد؛ به فراموش کردن و دور ریختن ما سواي خدا؟!»

۱. در سرزمین منا.

۲. حضرت آية الله حاج سید احمد فهری زنجانی که از شاگردان اخیر مرحوم قاضی، و از ارادتمندان مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی بوده اند.

آقا جان من! شما چرا دین خدا را عوض می کنید؟! چرا شریعت را وارد پیچ و خم می نمائید؟! چرا مردم را از خدا می بُرید و به اعمالشان سوق می دهید؟! مگر دین رسول الله دین آسان و راحت نیست؟! مگر نفرمود: *يُخْشَى عَلَى شَرِيعَةٍ سَمَحَةٍ سَهْلَةٍ*. «من بر شریعت بدون گیر و بند، و شریعت قابل اِغماض و گذشت، و شریعت آسان مبعوث شده ام.»؟! مگر رسول خدا و ائمه نفرموده اند: هر چیز، به هر شکل و صورت و در هر زمان و مکان طاهر است، مگر آنوقت که علم یقینی به نجاست آن پیدا کنی؟!!

شما مطلب را واژگون نموده اید و می گوئید: همه چیزها نجس است تا ما علم یقینی به طهارت آن پیدا کنیم!

چرا دست از سر مردم بر نمی دارید؟! چرا مردم را با پیغمبرشان و با دین سهل و سَمَحَه و آسانشان رها نمی کنید؟! چرا راه توجّه و انقطاع به خدا را می بندید؟! چرا بر روی باب مفتوح قفل می زنید؟! همه مردم حجّ می کنند، باید از میقات که احرام می بندند تا وقت تقصیر و قربانی که از احرام بیرون می آیند توجّهشان به خدا باشد. غیر از خدا نبینند و نشنوند، و ذهنشان يك لحظه از خدا منقطع نگردد. اعمال و رفتار را نباید به نظر استقلالّی نظر کرد. تکالیفی است از طواف و نماز و غیرهما که طبعاً انجام داده می شود؛ و در تمام این اعمال باید منظور خدا باشد، نه عمل. باید فکر و اندیشه به خدا باشد نه به صحّت و بطلان عمل. این همان مجوسیت محضه است که خداوند واحد را مختفی نموده و دو خدای عمل خوب و عمل بد را به جای آن نشانده است.

این مردم بدبخت را شما از میقات تا خروج از احرام از خدا جدا می‌کنید! از وقت احرام در تشویش می‌اندازید که مبادا ترش‌حی به بدنم، به احرامم برسد. مبادا شانه‌ام از خانه منحرف شود. مبادا در حال طواف از مطاف بیرون آیم. مبادا نمازم باطل باشد. مبادا طواف نِسَاءَم باطل آید و تا آخر عمر زن بر خانه‌ام حرام باشد.

هیچیک از اینها در شریعت نیامده است. همین نماز معمولی که خود مردم می‌خوانند درست است. طوافشان درست است. شما آنها را باطل می‌کنید و مهر بطلان به آنها می‌زنید! و ترش‌ح همین آبهای مشکوک را نجس دانسته اید!

و در اینصورت، حجّ مردم به کلی ضایع شده است. یعنی حاجی که باید از میقات تا پایان عمل همه‌اش با خدا باشد، و با تقصیر و حَلَق از انقطاع به خدا و احرام با خدا بیرون آید؛ از ابتدای احرام از خدا منصرف می‌شود، و این انصراف و تشویش و تزلزل برای او باقی می‌ماند تا آخر عمل؛ وقتی از عمل فارغ شد، اینجا نفس راحتی می‌کشد و خدا را می‌یابد.

تمام احتیاط‌هایی که در این موارد انجام داده می‌شود و مستلزم توجه به نفسِ عمل و غفلت از خداست، همه‌اش غلط است.

در شریعت رسول‌الله و در زمان رسول‌الله کجا اینگونه احتیاط‌کاری‌های عیسر و خرج آمده است؟ اصل اوّلی عدم عُسر و عدم حَرَج و عدم ضَرر است. اصل اوّلی مادر قرآن کریم ﴿وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ

تَبَتَّيْلًا^۱ است. (یعنی یکسره از همه بیرو به خداوند روی آور). مراد حقیقی از احتیاط در «وَحُذِّ بِالْاِخْتِیَاطِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ اِلَيْهِ سَبِيْلًا»، احتیاطی را که مرحوم قاضی (علیه السلام) در ضمن حدیث عنوان بصری دستور العمل همه شاگردهایش قرار داده بود که: وَحُذِّ بِالْاِخْتِیَاطِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ اِلَيْهِ سَبِيْلًا^۲ (و در هر جائی که به سوی احتیاط راه یافتی آنرا پیشه خود ساز!) منظور عملی است که راه انسان را به خدا باز کند، نه آنکه موجب سدّ طریق شود، و راه توجّه و ابتهال و حضور قلب را بگیرد. مقصود عملی است که برای مؤمن یقین آورد و وی را در ایمان مستحکم کند، نه آنکه او را متزلزل و مشوّش کند، و بیت الله الحرام را در نزد او خانه عقوبت مُجَسِّم کند و حجّ این خانه را يك عمل جبری اضطراری از ناحیه اهرمن شیطانی برای عقوبت جلوه دهد. این همان مجوسیت محضه است.^۳

گاهی این مقدمات آن قدر در چشم انسان بزرگ جلوه می‌کند و از آن هدف اصلی غافل می‌شود که تمام مدّت درگیر اعمال است و بعد وقتی اعمال تمام می‌شود، تازه احساس راحتی می‌کند و می‌گوید حالا برویم با خیال راحت، پرده کعبه را بچسبیم و از اعماق دل با خداوند ارتباط برقرار کنیم و دعایی بکنیم. یعنی در حین انجام اعمال توحیدی حجّ به جای توجّه به توحید، درگیر مقدمات بوده است.

۱. مزمل، ۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. روح مجرد، ص ۱۴۲.

احتیاط کردن، مستحب است و مؤمن باید در همه زندگی تا جایی که می‌تواند احتیاط کند؛ اَمَّا احتیاط کند تا به محبت و یاد خدا برسد. یعنی اسباب و وسایل یاد خدا را در قلبش ایجاد کند؛ احتیاطی که سبب غفلت از یاد خدا باشد آن هم در متن اعمال حج که جای محبت خداست، آن هم احتیاط در مسأله‌ای که احتیاط واجب هم نیست و شریعت فرموده اصل بر طهارت است و سخت‌گیری جایز نیست، مورد پسند خدای متعال نمی‌باشد.

متأسفانه بسیاری از ما مطالب فقهی را که باید مو به مو و ذره به ذره عمل کنیم و یک سر سوزن کوتاه نیاییم، برای خود تبدیل به هدف کرده‌ایم. اَمَّا باید بدانیم این هدف‌گذاری ناقص است و مورد تایید قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام نیست.

عشق به اهل بیت علیهم السلام مقدمه رسیدن به عشق خدا

در برخی هیأت‌های مذهبی سخنران، مداح و روضه‌خوان تمام طول جلسه از اهل بیت علیهم السلام صحبت می‌کنند و به عشق اهل بیت عصمت و طهارت، روضه می‌خوانند و اشک می‌ریزند. قطعاً همه این موارد نور است. زیرا وجود مقدس ائمه علیهم السلام نور هستند و ذکر و یاد آن‌ها نیز نور است و توجّه به آنها نورِ علی نور می‌باشد؛ اَمَّا خود آنها فرموده‌اند:

«نَحْنُ الْأَوَّلَاءُ عَلَى اللَّهِ»^۱

ما را هنمای به سوی خدا ایم.

ما دعوت کننده به خدا هستیم.^۱ یعنی اگر در یک هیأت جلسات متعددی فقط از اهل بیت علیهم السلام صحبت می شود، باید فهمید که اهل بیتی که نردبان آسمان هستند، برای آنها تبدیل به مقصود شده اند. در آن جا افرادی تربیت می شوند که به عشق سیدالشهدا علیه السلام خیلی گریه می کنند، اما به عشق خدا در نیمه شب ها گریه نمی کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود دروغ می گوید آن کس که گمان می برد مرا دوست دارد، اما چون شب فرارسد چشم از عبادت من فرو بندد. مگر نه این است که هر دل داده ای دوست دارد با دلدار خود خلوت کند.^۲

ما به عشق خدا اشک نمی ریزیم بلکه معمولاً از خوف خدا گریه می کنیم. یعنی نوعاً این طور هستیم که در شب احیاء یا هنگام توبه وقتی به یاد گناهان خود می افتیم، اشک مان جاری می شود. یا وقتی یاد کربلا می کنیم از عشق سیدالشهداء علیه السلام اشک می ریزیم؛ اما «حُبُّ الله» در آن گم است. این نشان می دهد که آن هیأت و مکتب تربیتی، مرام و مقصدی که شریعت به آن دعوت می کند را گم کرده است.

در بسیاری از محافل مذهبی، وجود مقدس امام زمان و امام حسین علیه السلام به جای آن که طریق الی الله باشند، تبدیل به مقصود شده اند

۱. السلام علی الدعاة الی الله (بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۸).

۲. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۲۹.

و البته نعم المقصود. این مقصد از همه مقاصد دیگر بهتر می باشد و چه خوب است که انسان به جای آنکه طالب دنیا باشد، عشق او امام زمان علیه السلام باشد؛ چه خوب است به جای آنکه دنبال جاه و مال دنیا و در پی لُهو و لعب و مجالس این چنینی و آن چنانی و انواع چیزهای باطلی که در رسانه ها مطرح است باشد، تمام فکر و ذکرش حضرت حجة ابن الحسن ارواحنا له الفداء باشد؛ اما باز هم این تا آن گامی که شریعت ما را به آن دعوت می کند فاصله دارد.

این مکتب، مکتب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام نیست. مکتب آن ها مکتب توحید و مکتب ﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ است. مکتبی است که می فرماید به امام دل ببند و عاشق امام باش؛ اما عشق به امام را مقدمه عشق خداوند متعال قرار بده. مکتبی است که می گوید همان قدر که یاد امام هستی، همان قدر یا بیشتر یاد خداوند متعال باش. این گونه نشود که محافل و مجالس ما مملو از یاد اهل بیت علیهم السلام باشد و بر روی منابر دائماً فضائل اهل بیت و مصائب آنها را بگوییم اما از خود خداوند و از توحید صحبتی به میان نیاوریم و قلب ها را دعوت به محبت خدا نکنیم.

توحید خودش یک حقیقت پیچیده ای است. در راه خدا، آن قدر منازل زیبا فراوان است که تا انسان دل به خداوند می ببندد، در این مسیر هزاران چیز جلوی او را می گیرد. اهل دنیا به دنیا دل می بندند و به خدا نمی رسند. برخی کسانی که از دنیا می گذرند یا دلبسته مراتب

پایین بهشت می شوند و به امید نعمت های بهشتی کار می کنند یا اگر بهتر باشند به عشق اولیای خدا کار می کنند؛ اما کمتر کسی به آن جا می رسد که فقط برای خود خدا کار کند و همه را «الدَّعَاةُ إِلَى اللَّهِ» قرار دهد. البته این ها در مقام حرف است و در مقام عمل کار بسیار سخت تر است.

انسان باید قدم همّت بردارد و قدم به قدم به طرف خدا حرکت کند و از یک یک نعمت هایی که در مقابل چشم او قرار می گیرد، عبور کند تا به مقام معرفت الله و لقاء الله برسد.

هرچه در این پرده نشانت دهند

گر نستانی به از آنت دهند^۱

البته این راه، راهی است بس دشوار ولی قرآن کریم و پیامبران الهی ما را به همین راه دعوت کرده و فرموده اند باید در این مسیر قدم بردارید.

اخلاص، راه رسیدن به حقیقت توحید

حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) در خطبه فدکیه در تعبیر بسیار زیبا و شریفی می فرمایند:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصُ تَأْوِيلَهَا، وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُوفَهَا، وَأَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُوفَهَا.^۲

گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و او شریکی ندارد.

۱. مخزن الاسرار نظامی.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۱.

این (توحید) امر بزرگی است که اخلاص را تأویل آن قرار داد و قلوب را متضمن وصل آن ساخت و در پیشگاه تفکر و اندیشه، فهم آن را واضح و روشن قرار داده است.

حضرت صدیقه علیها السلام شهادت می دهند که اله و معبودی جز الله نیست. یعنی کسی که شایسته دل بستگی و دل دادن و تعلق باشد، غیر از خداوند متعال نیست. همان که «وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» است. یگانه است و شریکی ندارد. نه تنها در خالقیت شریک ندارد، بلکه در هیچ کمالی شریک ندارد. این همان تربیت ائمه علیهم السلام است که به ما آموخته اند.

مستحب است انسان هنگام تشرّف به محضر سیّد الشهداء علیه السلام در همان ابتدای ورود، چنین بگوید:

«الحمد لله الواحد المتوحد في الامور كلها»^۱

حمد و سپاس مخصوص پروردگاری است که یکتا و یگانه است؛ در خالقیت، در ربوبیت، الوهیت، علم، هدایت، قدرت، رزق و در همه چیز. فقط و فقط اوست و دیگران همه آینه او هستند.

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام در ادامه می فرمایند: «كَلِمَةُ جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلُهَا».

تأویل در زبان قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به معنای حقیقت هر چیزی است. از همین رو به تعبیر خواب، تأویل خواب می گویند. مثلاً در ذیل داستان حضرت یوسف علیه السلام که پدر و مادر و برادرانش در مقابل

ایشان به سجده افتادند، قرآن چنین می‌فرماید:

﴿هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا﴾^۱

این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم؛ پروردگارم آن را تحقق بخشید.

حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) می‌فرمایند تحقق این توحید و شهادت لا اله الا الله و راه رسیدن به آن، فقط اخلاص است. یعنی انسان در زندگی سعی کند لحظه به لحظه نیت خود را خالص کند و در هر عملی که می‌خواهد انجام دهد، دقت کند غیر خدا در وجودش نیاید و غیر خدا را مدّ نظر نیاورد.

ما معمولاً غیر از خدا را غیر از خودمان معنی می‌کنیم و می‌گوییم سعی کن کارهایی که می‌کنی ریا نباشد. سعی کن شُمع^۲ نباشد؛ سعی می‌کنیم کارهایی که انجام می‌دهیم طوری باشد که دیگران خبردار نشوند. در واقع تلاش داریم تا هدف مان تعریف و تمجید مردم نباشد تا از ریا و شُمع در امان بمانیم؛ امّا اخلاص از این مطلب، بسیار عمیق‌تر است. اخلاص فقط این نیست که انسان کار را برای دیدن و شنیدن دیگران انجام ندهد، بلکه برای رسیدن به اخلاص باید کار را برای «خود» هم انجام نداد.

دردی که همه ما به جز مُخْلِصین به آن دچاریم این است که تلاش می‌کنیم کارهای مان برای دیدن و شنیدن مردم نباشد، امّا در نهایت

۱. یوسف، ۱۰۰.

۲. برای سماع و شنیدن دیگران.

کارها را برای این انجام می‌دهیم که در قلب مان از خودمان راضی باشیم و بگوییم الحمد لله که امروز موفق شدم رفتار درستی داشته باشم، خدا را شکر که آدم خوبی بودم و.... یعنی در نهایت برای این است که برای خودم کار می‌کنم.

بزرگان می‌فرمایند علامت اخلاص این است که انسان وقتی کار خیری را انجام می‌دهد، بعد از عمل سرشکسته‌تر و سرافکنده‌تر باشد نه این که سر خود را بالا بیاورد و در قلبش احساس کند که چقدر آدم خوبی هستم. این یعنی «عجب»، یعنی خود را پسندیدن و خودپسندی مساوی است با ساقط شدن عمل از اعتبار.

عملی خالص است که عبودیت انسان را بیشتر کند. عملی خالصانه است که بعد از انجام دادن، انسان در درون خودش بیشتر شرمنده باشد. یعنی در محضر خداوند، حس خضوع و ذلت پیدا کرده و تواضعش نسبت به خلق خدا بیشتر گردد. اگر به این نحو از سر عبودیت و بندگی، عمل کردیم آن وقت «جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا» محقق می‌شود.

تحقق آن توحید به این است که اخلاص داشته باشیم. یعنی حتی اگر بهترین کار را هم انجام دادیم، به قدر سر سوزنی آن را به خودمان نسبت ندهیم. نگوییم من کردم، بلکه بگوییم خداوند متعال توفیق داد و منت بر سر این بنده اش نهاد و این کار انجام شد. بنده در مقابل خداوند نباید در امور خیر هیچ نقشی برای خود احساس کند؛ چرا که «الخیر کله بیده». هر چه خوبی در عالم است، متعلق به خداوند متعال می‌باشد. این راه تحقق توحید است.

سپس حضرت در ادامه می‌فرمایند «وَصَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا» آن مقداری از توحید را که قابل رسیدن و موصول است، خداوند در قلب انسان قرار داده‌است.

انسان اگر می‌خواهد خدا را بشناسد باید به خودشناسی برسد. در قلب خودش فرو برود و معرفت فطری قلبی که خدا در درونش قرار داده را فعال کند.

«وَأَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا» آن مقداری هم که فهمیدنی است خدا به وسیله فکر و اندیشه و علم در وجود انسان روشن می‌کند. توحید یک وجه علمی دارد که با درس خواندن و فکر کردن و استدلال کردن به دست می‌آید و یک وجه قلبی دارد که باید از درون آن را احساس کرد و از طریق اخلاص به دست می‌آید.

توحید، سنگ محک ارزش انسان‌ها

با این مقدمه اگر خواستیم شخصی را محک زده و ببینیم آیا اهل توحید است یا خیر، نباید نگاه‌مان فقط به نماز و روزه و صدقه‌ای باشد که از جانب وی انجام می‌شود؛ بلکه ملاک اصلی همین یک کلمه است که ببینیم در برابر خداوند متعال چه مقدار سرافکندگی دارد. تا چه حد، اسباب این عالم را وسیله در دست خدا می‌بیند. چه میزان خداوند را حاکم بر همه چیز می‌داند.

شخصی که به توحید معتقد است و همه کاره عالم را خداوند متعال می‌بیند و اسباب و علل این عالم را وسیله می‌داند و آن‌ها را هدف نمی‌بیند، هیچ‌گاه در زندگی ناامید نمی‌شود. اگر مؤمنی در مشکلات و

سختی‌ها ناامید شد و گفت دیگر راه بسته است و کاری نمی‌توان انجام داد و اینجا باید تسلیم شد، معنایش این است که این شخص در قلبش به توحید نرسیده است؛ زیرا اگر واقعاً توحید را چشیده و معتقد بود خداوند همه کاره عالم است، هیچ‌گاه در هیچ شرایطی ناامید نمی‌شد. اگر انسان در شرایط عادی، مؤدب و محترم بود. مانند همه ما که در فضای عمومی این‌گونه هستیم. اما هنگام غلبه نفس و در اوج عصبانیت و وارد شدن سختی‌ها و فشارها، به جای اینکه به دنبال رضای خدا باشد، به دفاع از خود مشغول شد، معلوم است که در مقابل خداوند برای خود شأنی قائل است و به توحید نرسیده است. مؤمنی که در مقابل خداوند برای خودش حساب و کتابی باز نکرده، هیچ‌گاه در زندگی دنبال دفاع از خود و تثبیت شخصیت خویش نیست بلکه دنبال رضای خداست. اگر در برخی موارد هم از خودش دفاع می‌کند، جایی است که خداوند امر فرموده از خودت دفاع کن. آن جایی که خداوند فرموده باید آبروی مؤمن حفظ شود؛ و الا اگر بحث آبروی مؤمن و رضای خداوند در میان نباشد، تمام عالم هم که از او بدگویی کنند، ذره‌ای در قلبش ناراحت نمی‌شود زیرا برای خود شأنی قائل نیست. ناراحتی او فقط برای این است که چرا کاری خلاف رضای خدا انجام شده است.

عموم ما این‌طور هستیم که در شرایط عادی اگر کسی به ما اهانت کند یا حرف نامناسبی بزند، گذشت و چشم‌پوشی می‌کنیم؛ اما خدای ناکرده گاهی این فکر در درون آدمی جا باز می‌کند که فلانی به من ناسزا می‌گوید، من که برای او این کارها را کردم، من که به گردن او این

حقّ را دارم و... تا بساط این «من» ها پهن شود، انسان از توحید بیرون آمده است و الا اگر شخص اهل توحید باشد هر کار خیری که انجام می دهد، همان جا آن را فراموش می کند؛ زیرا آن را از خودش نمی بیند بلکه از خداوند می داند. اصلاً آن کار را به خودش نسبت نمی دهد که بگویند من برای فلانی چنین کردم، من به گردن او این حقّ را دارم؛ بلکه با خودش می گویند که خداوند متعال می خواست این نعمت را به فلانی برساند. بر من منت گذاشت و مرا واسطه قرار داد تا از طریق من، این نعمت به او برسد. من باید شکرگزار خدا باشم.

در روایات و کلام بزرگان مکرّر وارد شده که وقتی به فقری کمک می کنید، شکر خداوند را به جا آورید که حضرت حقّ بر شما منت گذاشت و شما را واسطه رساندن روزی آن فقیر قرار داد. خداوند می تواند رزق او را از مسیر شخص دیگری به او برساند، ولی شما را برای این امر انتخاب فرمود و این جای شکرگزاری دارد. همچنین در برخی روایات آمده که وقتی پولی را در دست فقری می گذارید، دست خود را ببوسید چون این پول قبل از آنکه در دست بنده خدا قرار گیرد، در دست خداوند قرار گرفته است^۱ و انسان باید شکرگزار این لطف خداوند باشد که به واسطه او و از ناحیه او این امر را محقق فرموده است. آدمی اگر این طور به عالم نگاه کند، هیچ گاه احساس نمی کند به گردن کسی حقّ دارد. آن وقت در اوج عصبانیت و مشکلات و سختی ها هم، از مدار انصاف خارج نمی شود و اصطلاحاً از کوره در نمی رود.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹۸.

وقتی این نمونه‌ها در زندگی افراد رصد شود، آهسته آهسته می‌توان حدس زد که فلان شخص چقدر اهل توحید است، چه میزان اهل تکیه به غیر خداست، چه حدّ به اسباب و وسایل اعتماد می‌کند و چقدر به خودش اعتماد دارد. در واقع همه جهت‌گیری‌های زندگی انسانی که اهل توحید می‌باشد، به سمت خداست.

این که گفته می‌شود دین مقدّس اسلام، دین توحیدی است به خاطر این است که در تمام آموزه‌های آن از ابتدا تا انتها، «الله» جاری و ساری می‌باشد و این در واقع همان حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام است که این‌گونه ظهور و بروز پیدا کرده‌است.

توحید در سنت و سیره نبوی صلی الله علیه و آله

سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که همان ابتدای صبح که از خواب بیدار می‌شدند، در بستر به سجده می‌افتادند و حمد خدا را به جا می‌آوردند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ النُّشُورُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَمِّهِدُهُ وَأَعْبُدُهُ»^۱.

حمد مختصّ خدائی است که مرا زنده گردانید بعد از آنکه میرانیده بود، و در پیشگاه او و نزد او تمام مخفیات آشکارا، و پنهان‌ها هویدا می‌گردد. حمد مختصّ خدائی است که روح مرا به من بازگردانید تا حمد او را به جای آورم و عبادت او را بنمایم.

در انجام مقدمات وضو در بیت الخلاء^۱ باز زبان به توحید گشوده و می فرمودند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَمَاطَ عَنِّي الْأَذَى وَهَنَأَنِي طَعَامِي وَشَرَّبَنِي وَعَافَانِي مِنَ الْبَلْوَى».

حمد مخصوص خداوندی است که این فضولات را از من دور گردانید و خوراک و آشامیدنی من را بر من گوارا ساخت و مرا از مصیبت و رنج عافیت بخشید.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَرَّفَنِي لَذَّتَهُ وَأَبْقَى فِي جَسَدِي قُوَّتَهُ وَأَخْرَجَ عَنِّي أَذَاهُ يَا لَهَا نِعْمَةً يَا لَهَا نِعْمَةً لَا يَقْدِرُ الْقَادِرُونَ قَدْرَهَا».^۲

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که لذت غذایش را به من چشاند و نیروی آن را در بدنم باقی گذاشت و آلودگی آن را از من بیرون کرد، چه بسیار نعمت‌هایی وجود دارد که حتی انسان‌های قدرتمند هم قدر آن را نمی‌شناسند.

در هنگام وضو چنین می فرمودند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجَسًا».^۳

حمد مخصوص خدایی است که آب را پاک کننده قرار داد و آن را ناپاک نگردانید.

۱. دستشویی، سرویس بهداشتی.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۸۰.

۳. همان، ص ۲۰۸.

تمام اذکار وضو گواه بر توحید دارد.

احوال پرسى مؤمن با ديگران نيز ذکر خداست. مؤمنين بايد وقتى يکديگر را مى بينند اسم و ياد خداوند را بر زبان جارى کنند. مرحوم علامه طهرانى رحمته الله عليه در اين رابطه مى فرمايند:

اساس فرهنگ اسلام بر آن است که ذکر و نام خدا همیشه بر سر زبان مؤمن باشد و به همین جهت، الفاظ تحیت در اسلام با ذکر خداوند همراه است. تحیت اسلامی «سلام» است که «سلام» یکی از اسماء الهی است.

«اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَلَكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ»^۱.

خداوندا سلام توئى و سلام از توست و سلام برای توست و به سوى تو باز مى گردد.

وقتى مسلمان از تعبير «سلام عليكم» استفاده مى نمايد ياد و ذکر خداوند را بر لب جارى نموده و براى مخاطبش دعا کرده که در تحت اسم سلام الهی قرار گیرد. اين کجا و الفاظی همچون «درود» که از اسماء الهی نيست و به معنای درخت و چوب است کجا؟!

همين موضوع در هنگام احوالپرسى نيز صادق است که گفته شود «الحمد لله». يعنى همه مراتب سپاس و شکر مختص خداوند است. و کلمات عربى که نام خداوند را ندارد مثل متشکر و ممنون، بدون

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۲۲.

«الحمد لله» به کار نبرید تا چه رسد به استعمال کلمات اجنبی مثل «مرسی».^۱

در روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مردی احوال‌پرسی نموده و فرمودند در چه حالی صبح نمودی؟ گفت به خوبی. حضرت سؤال را دوباره تکرار فرمودند و او دوباره همان جواب را تکرار کرد. حضرت برای بار سوم سؤال را تکرار فرمودند. این بار در پاسخ عرض کرد به خوبی، خداوند را حمد و سپاس می‌گویم. حضرت فرمودند من همین را از تو می‌خواستم.^۲

این مجموعه، یک مجموعه توحیدی است به شرطی که ما به آن توجه کنیم و از آن استفاده نماییم. وقتی انسان می‌خواهد حال توحید را در پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشاهده کند، باید بخشی از آن را در همین سیره و سنت که در قالب الفاظ و عبارات و حکایات بیان شده، جستجو نماید.

تجلی توحید در سیره فاطمی

در همان روزهای ابتدای عروسی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با حضرت زهرا (علیها السلام)، روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از امیر مؤمنان پرسیدند یا علی، فاطمه را چگونه همسری یافتی؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

۱. نور مجرد، ج ۳، ص ۳۰۰.

۲. أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِرَجُلٍ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ فَقَالَ: بِخَيْرٍ. فَأَعَادَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ. فَأَعَادَ السُّؤَالَ ثَلَاثَةً، فَقَالَ: بِخَيْرٍ، أَخْمَدُ اللَّهَ وَأَشْكُرُهُ. فَقَالَ ﷺ: هَذَا الَّذِي أَرَدْتُ مِنْكَ. (نور مجرد، ج ۳، ص ۳۰۱ به نقل از جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۳۷).

«نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»^۱

بهترین یاری کننده در راه اطاعت خداوند.

این گویای آن است که انسان در ازدواج و انتخاب همسر، در انتخاب رشته تحصیلی، در انتخاب شغل و در تمام امور زندگی باید به دنبال طاعت خداوند باشد و اصل و اساس همهٔ امور را ارتباط با خداوند قرار دهد.

این مطلب در سیرهٔ حضرت زهرا علیها السلام کاملاً مشهود است؛ ابن عباس نقل کرده است یکی از صحرانشینان از قبیله بنی سُلیم، در بیابان سوسمار کوچکی دید و آن را گرفته در میان آستین لباس خویش جای داده به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت کرد. وقتی به محضر حضرت وارد شد شروع کرد به توهین و جسارت و گفت تو همان جادوگر و دروغگویی هستی که آسمان در زیر خود و زمین بر روی خویش دروغگوتر از او ندیده است. اگر نمی ترسیدم که قبیله ام مرا عجول و کم صبر بنامند، با این شمشیر ضربتی به تو می زدم و تو را به هلاکت می رساندم و بر همه سروری می نمودم.

اصحاب خواستند او را به سزای این سخنانش برسانند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله همه را آرام کرده و خطاب به اعرابی فرمودند آیا کسی از عرب، چنین عملی را که تو انجام دادی انجام می دهد و این طور به ما و مجلس ما هجوم و توهین می کند و این گونه خشونت و درستی

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

می‌نماید؟ سوگند به حقّ آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرده هر کس که در دنیا ضرری به من برساند در قیامت دچار آتش سوزاننده خواهد شد. ای مرد! اسلام بیاور تا از آتش در امان باشی، آنچه که مال ماست به تو تعلق خواهد داشت و تو برادر ما در دین اسلام خواهی بود. عرب بادیه‌نشین عصبانی شد و گفت به لات و عزیّ سوگند تا این سوسمار به تو ایمان نیاورد من ایمان نخواهم آورد. آن سوسمار را از آستین خود بیرون آورده رها کرد.

هنگامی که آن مرد سوسمار را رها کرد آن حیوان به سرعت از جمعیت دور می‌شد که رسول خدا ﷺ او را صدا زده و فرمودند ای سوسمار! برگرد. سوسمار با شنیدن سخن پیامبر برگشت و در برابر آن حضرت ایستاد و خیره خیره نگاه کرد. پیامبر خدا ﷺ فرمودند ای سوسمار! من کیستم؟ سوسمار به سخن درآمد و پس از معرفی آن بزرگوار از نظر نسب، گفت همان طور که خداوند ابراهیم را به خلیلی برگزید، تو را نیز به پیامبری مبعوث ساخته و حبیب خود کرد.

عرب بادیه‌نشین چون این اوضاع را دید با خود فکری کرد که این سوسمار را من صید کرده و با خودم آورده‌ام. آیا من به اندازه این حیوان، درک و شعور ندارم. این را گفت و از خواب غفلت بیدار شد و با گفتن شهادتین مسلمان گردید.

رسول گرامی اسلام از ایمان او خوشحال شدند و دستور دادند چند سوره‌ای از قرآن مجید به او تعلیم نمودند.

سپس رسول خدا ﷺ از او پرسیدند آیا از مال دنیا چیزی داری؟ اعرابی گفت سوگند به آن که تو را به حقّ مبعوث نموده، در میان چهار

هزار مرد از قبیله بنی سلیم هیچ کس فقیرتر و نادارتر از من نیست. حضرت از اصحاب درخواست کردند او را با مال خود یاری نمایید. سعد بن عبادہ شتر گران قیمتی به او بخشید و امیر المؤمنین علی علیه السلام لباسی به او داد ولی غذایی که اعرابی را به میان قومش برساند، پیدا نشد.

سلمان به خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله رفت ولی در نزد زنان پیامبر غذایی نبود تا به او بدهند؛ لذا متوجه خانه فاطمه علیها السلام شد و با خود گفت اگر خیری باشد در منزل فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود. پس به درب خانه فاطمه علیها السلام رفت و قصه ایمان آوردن اعرابی و سایر اتفاقات را برای ایشان تعریف کرد. فاطمه علیها السلام فرمودند: ای سلمان! سوگند به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث فرموده ما مدت سه روز است که غذایی نخورده ایم، حسن و حسین از شدت گرسنگی بهانه جویی می کنند و اکنون نیز به خواب رفته اند. ولی با وجود این اگر خیری بر در خانه من بیاید آن را رد نخواهم کرد. ای سلمان! این پیراهن را بگیر و نزد شمعون یهودی ببر و به او بگو: «فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله می گوید این پیراهن را رهن بردار و در مقابل آن یک من خرما و یک من جو بده. به زودی به خواست خدا پول آن را می پردازم».

سلمان پیراهن را گرفته و همان گونه که حضرت فاطمه علیها السلام فرموده بودند عمل کرد. هنگامی که شمعون یهودی آن پیراهن را در دست گرفت، به آن می نگریست و اشک می ریخت و می گفت: ای سلمان! این همان زهد و تقوای واقعی در دنیا است که حضرت موسی در تورات به ما وعده کرده است و من اکنون شهادت می دهم که خدا یکی است

و محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست. بدین وسیله آن یهودی سرشناس اسلام آورد و آنچه را که فاطمه (علیها السلام) خواسته بود به سلمان داد و سلمان آنها را نزد فاطمه (علیها السلام) آورده و تحویل ایشان نمود.

حضرت فاطمه (علیها السلام) بلافاصله جو را آسیاب نموده و خمیری ساخته و نان پختند. آنگاه همه آنها را به سلمان داده و به او فرمودند: این ها را بگیر و به حضور پیامبر ببر.

سلمان گفت: ای فاطمه! یکی از این نانها را برای حسن و حسین بردار که آرام شوند. فاطمه (علیها السلام) فرمودند: ای سلمان! ما از چیزی که در راه خدا داده ایم، نمی خوریم.^۱

نمونه های انفاق در عالم بسیار است و انسان می تواند با نیت های مختلف انفاق کند. گاهی از سر حس نوع دوستی و انسان دوستی، گاهی برای چشم مردم و گاهی هم به نیت های دیگر که البته هر کدام بهره ای از این انفاق دارند؛ اما مهم انفاقی است که ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ﴾^۲ باشد و انسان از روی محبت خداوند، انفاق کند. وقتی کار و بار انسان با خداوند گره خورد، آن وقت آن عمل اثر و نورانیت دیگری در ملک و ملکوت پیدای می کند.

در روایت دیگری هست که روزی علی (علیه السلام) از فاطمه (علیها السلام) پرسیدند آیا غذایی برای خوردن داریم؟ حضرت زهرا (علیها السلام) فرمودند نه، به حق خدایی که پدرم را به نبوت و پیامبری گرامی داشت و تو را به وصایت و جانشینی

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۶۹.

۲. انسان، ۸.

او، چیزی در خانه نداریم و دو روز است که من چیزی نخورده‌ام و مقدار کمی غذا هم که در خانه بوده است برای تو و فرزندانمان آورده‌ام. حضرت علی علیه السلام فرمودند: چرا به من اطلاع ندادید تا غذایی تهیه کنم؟ حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّي لَأَسْتَخِي مِنْ إِلَهِي أَنْ أُكَلِّفَ نَفْسَكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ».^۱

ای ابا الحسن من از خداوند شرم دارم از تو چیزی بخواهم که قدرت بر تهیه آن نداشته باشی.

یعنی ایشان با امیرالمؤمنین علیه السلام هم که تعامل می‌کنند، روح این تعامل و اصل و اساس آن ارتباط با خداست. خدایی بالای سر من است و من در زندگی با او ارتباط برقرار می‌کنم و بر اساس حساب و کتاب با او با هم‌سرمد تعامل می‌کنم و من از آن خدا حیا می‌کنم از شوهرم چیزی تقاضا کنم که قدرت بر انجام دادن آن را نداشته باشد. نه تنها از او تقاضا نمی‌کنم بلکه غذای خودم را هم انفاق می‌کنم و چند روز گرسنگی را تحمل می‌کنم.



مجلس سوم





أَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعَنَهُ اللّهُ عَلَى أَغْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

شاخصه موحد حقیقی

نهایت کمال و سیر بشر این است که در مقابل خداوند متعال به بالاترین درجه از عبودیت برسد و بقیّه امور را مقدمه توحید قرار دهد. مراتب فضیلت انسان ها، به میزان عبودیت و توحید آن ها بستگی دارد. اعمال ظاهری، فقط پیکره و نمادی هستند که اگر روح عبودیت در آنها نباشد به تنهایی ارزشی ندارند.

برای تشخیص میزان حقیقت توحید و عبودیت در افراد، چند راه وجود دارد:

۱. بررسی رفتارهای فرد

با تأمل در افعال و بررسی کارهای او، ببینیم چه مقدار در کارهایش هوای نفس دخیل است. چقدر بر خود و دیگران تکیه دارد و چه میزان بر خداوند متعال تکیه می کند.

انسان موحد حقیقی که واقعاً عبدالله و بنده خدا است، در زندگی

بر غیر خدا تکیه نکرده و غیر خدا را طلب نمی‌کند؛ نه طالب خود است و نه طالب چیزی غیر خدا.

۲. بررسی سخنان فرد

با تأمل در کلمات و عبارات افراد نیز می‌توان میزان توحیدی بودن آن‌ها را تشخیص داد. برای افرادی که اهل توحید هستند و توحید را چشیده‌اند حقایق منکشف می‌شود که برای ما که در پس پرده قرار داریم، آن حقایق مکتوم و ناشناخته است.

کسانی که اهل توحید هستند و در این علوم تخصص دارند، معمولاً از سخنان افراد مراتب معنوی آنان را تشخیص می‌دهند؛ مشروط بر این که سخن از دل جوشیده باشد نه این که شخص آن سخنان را از دیگران آموخته و حفظ کرده باشد. گاهی برخی افراد آیات و روایات و مباحث حکمی و عرفانی را خوانده و همان مطالب را بیان می‌کنند. قطعاً از این گونه مطالب معلوم نمی‌شود که شخص خودش در چه جایگاهی است و چه مقدار از آنچه بیان می‌کند را درک کرده؛ اما اگر کسی سخنش از درون برآمده باشد، از سخنان او به خوبی می‌توان مقامات او را تشخیص داد.

یکی از مهم‌ترین ادله ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین خطبه‌ها و ادعیه‌ای است که از وجود مبارک آن حضرت باقی مانده و بخشی از آن در کتاب شریف نهج البلاغه جمع‌آوری شده است. مسلماً امیرالمؤمنین علیه السلام این مطالب را در آن زمان از مکتب و مدرسه و این استاد و آن استاد نیاموخته‌اند؛ بلکه همه این‌ها

مسائلی است که از قلب مبارک آن حضرت جوشیده و عمیق‌ترین و دقیق‌ترین مسائل عالم توحید در آن شرح داده شده است. لذا از این مطالب می‌توان پی برد که آن حضرت خودشان تا کجا سیر کرده و به چه حقایقی رسیده‌اند.

به تعبیر بزرگان دین، اگر واقعاً خلیفه‌اول و دوم و سوم، شأنی در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند، لااقل باید یکی دو خطبه از آنها. آن هم نه مانند نهج البلاغه یا صحیفه علویه. در طول تاریخ باقی می‌ماند که در آن‌ها حرف ارزشمندی وجود داشته باشد؛ در حالی که هیچ اثری از کمالات علمی و آن معارف و حقایق در سخنان خلفای ثلاثه نیست جز «لولا علی لهلك عمر»^۱ و امثال این اعترافات که در تاریخ باقی مانده است.

این هم راهی است که بر اساس آن می‌توان درجات افراد را اجمالاً تشخیص داد؛ هرچند راه فنی، پیچیده و مفصلی است.

درباره شناخت وجود مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هم از این مسیر می‌شود حرکت کرد. ادعیه‌ای که از حضرت باقی مانده، خطبه فدکیه و بقیه کلمات آن حضرت می‌تواند مقامات بلند ایشان را نشان دهد. ولی چون بحثی مفصل است، ما فعلاً وارد این مسیر نمی‌شویم.

۱. «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد» جمله‌ای از عمر، خلیفه دوم است. وی در برخی موارد که در مسأله‌ای دچار خطا می‌شد و علی علیه السلام خطای او را تصحیح می‌کردند، در وصف ایشان آن را به زبان می‌آورد. این جمله در منابع متعدد شیعه و اهل سنت نقل شده است.

۳. شناخت از طریق کلمات اهل عصمت

راه سوّم برای شناخت مقامات توحیدی افراد آن است که وجود آن‌ها و نیات و حالات آن‌ها را در آئینه کلام حجج الهی به تماشا بنشینیم؛ مثلاً در مورد حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) پای سفره فرمایشات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بنشینیم و در کلمات آن حضرات، مقامات آن بزرگوار را مشاهده کنیم. در واقع اگر خودمان نتوانیم راهی به آن حقیقت بیابیم، گزارشات رسیده از حجت خدا راهنمای ما خواهد بود.

نمونه‌های فراوانی را در بیانات پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)، می‌توان یافت که از طهارت نفسی و باطنی آن بزرگوار خبر می‌دهد.

همچنین القاب و اوصافی که در زیارت‌نامه‌ها و روایات متعدد در مورد آن حضرت به کار رفته، همگی نشان می‌دهد وجود آن حضرت پاک پاک و عاری از هر آلودگی است؛ تعابیری مانند صدّیقه، مبارکه، زکیّه، راضیّه، مرضیّه، محدّثه، طاهره، مطّهّره، نقیّه، معصومه و

در منطق قرآن کریم، آلودگی چیزی به جز شرک نیست. همان‌طور که در تفسیر آیه شریفه ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۱ بیان شد این آیات مخصوص امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین (علیهم السلام) است که خداوند به وسیله این شراب طهور، آن‌ها را از حدث و آلودگی غیر خدا تطهیر فرموده است. لذا این القابی که در مورد فاطمه زهرا (علیها السلام) بیان شد، عبارت

دیگری است از این که در قلب ایشان، چیزی غیر خدا وجود ندارد و هیچ تعلّق و دلبستگی نسبت به غیر خدا در آن حضرت نیست.

لقب «طاهره» یا «طیّبه» جزء القاب بسیار بلند، پُر معنا و عمیق ایشان است. اگر انسان با جهان بینی قرآنی مأنوس باشد که معیار طهارت و پاکی را خلوص از غیر خدا می داند، آن وقت معنای صحیح و دقیق این القاب را درمی یابد. گاهی اوقات امثال ما، پاکی و تمیزی را به کار می بریم که ذهنمان معمولاً در حد همین پاکی و تمیزی جسمانی و مادی است یا مثلاً می گوئیم فلانی اخلاقش پاک است یعنی کارهای خلاف قانون انجام نمی دهد؛ امّا گاهی قرآن در وصف کسی از این تعبیر استفاده می کند.

﴿إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا﴾^۱

او (حضرت موسی) از افراد مُخْلَص و خالص شده بود.

﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ﴾^۲

ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته است.

قطعاً افق آن خالص بودن و تطهیر کردن با آنچه ما در نظر داریم، متفاوت است. لذا قرآن کریم هیچ گاه بر غیر انبیاء و اولیاء، اطلاق طاهر و طیب نمی کند؛ زیرا این الفاظ واقعاً نشان دهنده آن جنبه طهارت باطنی ایشان است که تمام تعلّق خاطر و دلبستگی شان فقط به خداوند متعال است.

۱. مریم، ۵۱.

۲. آل عمران، ۴۲.

ماجرای لباس نو در شب عروسی

این عدم تعلّق و دلبستگی در جای جای سیره حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) دیده می شود؛ در تاریخ آمده است فاطمه زهرا (علیها السلام) لباس کهنه ای در منزل می پوشیدند که وصله دار بود. هنگامی که ازدواج کردند و قرار شد به خانه شوهر بروند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) لباس نویی برای ایشان تهیّه نمودند. در شب زفاف که با همان لباس نو وارد منزل امیرالمؤمنین (علیه السلام) شدند، سائلی آمد و از حضرت تقاضای کمک کرد. حضرت به مقتضای آیه شریفه ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^۱ با این که نو عروس بودند، لباس نو را به او دادند و همان لباس وصله شده را به تن کردند.

آیه می خواهد بگوید دقّت کنید هیچ چیزی در قلب شما جا باز نکند. به محض این که دیدید تعلّق و یا محبّتی غیر از خدا در قلبتان ایجاد شد، فوراً آن را قطع کنید.

درست است که حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) معصوم هستند، اما معصومین از تعلّقات عادی بشری خالی نیستند. آن ها نیز مانند انسان های دیگر زیبایی ها را دوست دارند، بوی عطر و مزه لذیذ را دوست دارند؛ زیرا این ها اقتضائات جسم انسان است. اما با این حال از این ها قطع تعلّق می کنند.

در برخی کتاب های متأخر، این حکایت ادامه ای به این صورت

۱. هرگز به مقام برّ و نیکی نمی رسید مگر این که از چیزهایی که دوست دارید انفاق کنید.
(آل عمران، ۹۲)

دارد؛ فردای آن روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و تالباس کهنه را بر تن دخترشان دیدند، فرمودند لباس نویی که به شما هدیه داده بودم کجاست؟

ایشان عرض کردند یا رسول الله! دیشب سائلی درب خانه آمد و من هم لباس نورا در راه خدا به او دادم. از شما نقل شده است هنگام ازدواجتان با مادرم خدیجه علیها السلام لباس نویی به تن داشتید. فردای روز ازدواج، سائلی پیش شما آمد و تقاضای کمک کرد و چون شما چیز دیگری نداشتید، همان لباس را به سائل دادید و لحافی به دور خودتان پیچیدید. به یاد این جریان شما، من هم لباس نویی که داشتم به سائل هدیه دادم. جبرئیل نازل شد و به پیامبر عرض کرد یا رسول الله فاطمه علیها السلام به واسطه این انفاقی که کرده مستحق این است که هر دعایی دارد مستجاب شود. از فاطمه علیها السلام پرسید چه تقاضایی دارد. حضرت عرض کردند:

«شغلنی عن مسألته لذّة خدمته، لا حاجة لی غیر النظر لی وجهه الکریم»^۱.

لذّت خدمت و بندگی پروردگار مرا از این که بخواهم از او تقاضایی بکنم مشغول کرده است. حاجتی جز نظر به وجه کریم الهی ندارم.

تنها حاجت من این است که خداوند توفیق نظر به وجه خودش را نصیبم کند. نظر به «وجه الله» که به گفته بزرگان، همان مقام «لقاء الله»

۱. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء علیها السلام، ج ۱۵، ص ۱۱۶؛ فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ص ۷۶۸ از الکوکب الدرّی، نقلا عن الثبر المذاب، ص ۲۵۲.

است تعبیر دیگری از حال عبودیت و حال فنا و توحید است. همان حالی که اهل معرفت و اولیاء الهی در هر نماز و عبادتی به آن حال رفته و باز می‌گردند.

بنابراین مسأله توحید که طهارت درون و تعلّق نداشته‌ن به غیر خداست، در این گونه نمونه‌ها خود را نشان می‌دهد. آن حضرت می‌توانند برای انفاق نکردن لباس نو، چندین توجیه الهی بیاورند؛ اما نه تنها بهترین لباس خود را انفاق می‌کنند. که این از فاطمه زهرا (علیها السلام) عجیب نیست. بلکه بالاتر از آن، هیچ درخواستی هم از خداوند متعال نمی‌کنند جز تماشای جمال الهی.

البته این مسأله نباید باعث سوء تفاهم ما شود که از این به بعد ما هم از خدا چیزی جز نظر به وجه خودش نخواهیم؛ بلکه طبق آموزه‌های اهل بیت (علیهم السلام) انسان باید به حسب حال خودش دعا کند. در روایت است حتّی نمک غذایتان را از خداوند بخواهید.^۱

اما بعضی از اولیاء الهی در برخی از حالات، شرایط و حالشان به گونه‌ای است که به قول جناب مولوی:

می‌شناسم من گروهی ز اولیاء که زبانشان بسته باشد از دعا^۲

در روایت دیگری دارد که امام حسین (علیه السلام) به عیادت حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) رفتند. به ایشان فرمودند پسر من چه میل داری؟ ایشان در

۱. عدة الداعی، ص ۱۳۴.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۵۹.

پاسخ عرض کردند می‌خواهم هیچ پیشنهادی در برابر خدا نداشته و تسلیم محض باشم و هر چه خدا می‌خواهد همان شود.^۱

این یک حالی است برای کسی که غرق در توحید است و در آن حال، هیچ نظری به مادون توحید ندارد. اما بنده و شمایی که واقعاً به این عالم تعلّق داریم، خداوند دوست دارد رو به درگاهش کنیم و تمام این تعلّقات را یک به یک از او بخواهیم. به بیان دیگر گاهی شخص واقعاً از دنیا دل بریده و از صمیم قلب نمی‌خواهد از خداوند چیزی تقاضا کند؛ ولی افرادی مانند ما اگر بگوییم خدایا من فقط نظر به وجه تو را می‌خواهم و دیگر هیچ چیزی نمی‌خواهم، این نمایش است و حقیقت ندارد؛ زیرا واقعاً در قلب ما تعلّق وجود دارد. لذا امثال ما باید از خداوند تقاضا کرده و حوائج خود را از خداوند بخواهند؛ چرا که عرض نیاز کردن خودش آثار و برکاتی دارد.

البته اولیای الهی نیز وقتی از حال توحید به عالم کثرت تنزل می‌کنند، دوباره دعا کرده و از خدا طلب حاجت می‌کنند که نمونه آن را در ادعیه ائمه علیهم السلام می‌بینید.

حضرت زهرا علیها السلام و دوام ذکر

بخشی از حالات توحیدی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حالات عبادی آن حضرت است. در روایت داریم یکی از صفات انسان کامل، «دوام الذکر» است. خصوصیت انسان کامل این است که همیشه به یاد خداست.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۶۷.

غیر از انسان کامل و موحد حقیقی هیچ کس این گونه نیست. یعنی ما هر چه قدر تلاش کنیم و دقت به خرج دهیم، بالأخره موجودات این عالم حواس ما را پرت کرده و برای ما غفلت می آورند؛ زیرا موجودات این عالم از نگاه ما مستقل هستند. ما وقتی گلی را تماشا می کنیم، چون چشم توحیدی نداریم در او خدا را نمی بینیم لذا دچار غفلت می شویم. وقتی به کار و درس و فعالیت های گوناگون مشغولیم، غفلت پیدا می کنیم. چه کسی همیشه به یاد خداست و غفلت ندارد؟ کسی که همه عالم را مظهر خدا می بیند و هیچ موجودی را مستقل از خدا نمی بیند. به هر جا که می نگرَد همیشه خدا را حاضر و ناظر دیده و هیچ موجودی را مستقل از خدا فرض نمی کند. به قول جناب بابا طاهر:

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم به دریا بنگرم دریا ته وینم
به هر جا بنگرم کوه و درودشت نشان از قامت رعنا ته وینم

در تاریخ آورده اند وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه هجرت نمودند، حضرت علی (علیه السلام) چند روزی در مکه ماندند تا امانت هایی را که نزد رسول خدا بود به صاحبان آنها بازگردانند. سپس به همراه فواطم ثلاث یعنی فاطمه زهرا (علیها السلام)، مادرشان فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب به سوی مدینه حرکت کردند.

حالاتی که امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (علیها السلام) در این سفر چند روزه و در بین راه مکه تا مدینه داشتند حالات توحیدی عجیبی است. وقتی به مدینه رسیدند آیاتی در وصف این دو بزرگوار بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده بود که برخی از بزرگان گفته اند شاید حضرت فاطمه بنت اسد (علیها السلام)

نیز داخل در این آیات باشند. آیات پایانی سوره مبارکه آل عمران. همان آیاتی که مستحب است انسان هنگام بیدار شدن در سحر، به آسمان نگاه کند و آنها را تلاوت نماید.^۱

در این سفر، حالشان طوری بود که در طول مسیر در این بیابان‌ها دائماً مشغول تفکر در امر ربوبی بودند. ﴿يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. دائماً از دیدن این مناظر طبیعی، یاد خداوند متعال می‌افتادند و عرض می‌کردند ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾.

مصدق «أولى الألباب» بودند و ﴿يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾. در روایت است که حال‌شان در این مسیر طوری بود که وقتی پیاده می‌رفتند یاد خدا بودند، می‌ایستادند یاد خدا بودند، می‌نشستند یاد خدا بودند، بر پهلو دراز می‌کشیدند یاد خدا بودند.^۲

این حالت دوام ذکری که در این سفر داشتند آن قدر نورانیت و طهارت داشت که باید به صورت وحی بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تجلّی کند و به عنوان وحی قرآنی هم بیان شود. چون گاهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی نازل می‌شد که فلان شخص چنین کاری انجام داد و بعد هم ماجرا تمام می‌شد. ولی گاهی حقیقتی از این جنس است که وحی قرآنی می‌شود؛ یعنی در کتاب الله می‌آید و سپس می‌فرماید مؤمنین هر شب سحر که بیدار می‌شوند، این حالات چند روزه امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام را در این سفر مرور کرده و این را الگوی زندگی خود قرار

۱. آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴ سوره مبارکه آل عمران ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۶۶.

دهند و براساس آن حرکت کنند.

یکی از جلوات توحیدی زندگانی فاطمه زهرا (علیها السلام) همین «دوام ذکر» است که در همه عبادت آن حضرت خودش را نشان می دهد.

در روایت حسن بصری که خودش یکی از عباد و زهاد معروف دنیای اسلام است، چنین آمده است:

«مَا كَانَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَعْبَدَ مِنْ فَاطِمَةَ كَأَنَّتْ تَقُومُ حَتَّى تَوَرَّمَ قَدَمَاهَا»^۱

در بین این امت کسی عابدتر و زاهدتر از فاطمه زهرا (علیها السلام) نبود. او آن قدر در سجاده عبادت می ایستاد که پاهایش از شدت قیام و رکوع ورم می کرد.

البته ممکن است بسیاری از افراد، عبادت های طولانی داشته باشند؛ حتی در میان خوارج نیز برخی این گونه بوده اند. اما وقتی در سجاده می ایستند خود را می پرستند. به جای این که خدا را پرستند به خودپرستی مشغول اند. لذا افرادی مانند خوارج، بعد از نماز تکبرشان بیشتر شده و در مقابل خداوند متعال سرکشی می کنند. به جای این که تواضع، عبودیت و خاکساری آنها بیشتر شود در مقابل حجت خدا می ایستند.

در روایتی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند:

«أَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ... مَتَى قَامَتْ فِي مُحَرِّهَا يَدَيَّ رِبَّهَا جَلَّ جَلَالُهُ
زَهَرَ نُورُهَا لِامَلَأَتْكَ السَّمَاءُ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَيَقُولُ

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ يَا مَلَائِكَتِي انْظُرُوا إِلَى أُمِّي فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ
إِمَائِي قَائِمَةً بَيْنَ يَدَيَّ تَزْتَعِدُ فِرَاشُهَا مِنْ خِيفَتِي وَقَدْ أَقْبَلْتُ بِقَلْبِهَا
عَلَى عِبَادَتِي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَمَنْتُ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ»^۱

دخترم فاطمه، هرگاه در محراب خود در برابر پروردگارش جلّ جلاله
می ایستد، نورش برای فرشتگان آسمان می درخشد همچنان که نور
ستارگان برای اهل زمین می درخشد و خداوند عزّوجلّ به فرشتگانش
می فرماید: ای فرشتگان من! به کنیز من فاطمه. که سرور کنیزان من
است. بنگرید در حالی که در برابر من ایستاده است و شانه های او از
بیم من می لرزد.^۲ او با قلب و جانش به عبادت من روی آورده است.
شما را گواه می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن کردم.

این که خداوند خطاب به ملائکه اش می گوید به نماز خواندن
حضرت نگاه کنید و شاهد باشید من پیروان او را از آتش حفظ
کردم، تعارف و پارتی بازی نیست؛ بلکه عالم آخرت، عالم واقعیت
است. خداوند به ملائکه می فرماید ببینید چه نوری از وجود حضرت
صدیقه علیها السلام تألّو می کند و چه درخشش و طهارتی دارد که هر کس به
ایشان دل بدهد، نورانی شده و خود به خود از آتش رها و جدا می شود.
به تعبیر روایت، حضرت زهرا علیها السلام فاطمه نامیده شده اند چون ایشان و

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲.

۲. در روایت است که حضرت از آن حالت اضطراب و خوفی که از خدای متعال داشتند، در
نماز نفس نفس می زدند. (ارشاد القلوب دیلمی، ج ۱، ص ۱۰۵)

شیعیان شان از آتش بریده شده‌اند.^۱

ملکوت این واقعیت که حضرت و شیعیان شان از آتش بریده شده‌اند، به آن مقام و نورانیت حضرت باز می‌گردد؛ چرا که حضرت صدیقه (علیها السلام) با تمام وجود و جان و دل به سوی خدا بازگشته‌اند. «قَدْ أَقْبَلْتُ بِقَلْبِهَا عَلَى اللَّهِ». حضرت با همه وجودشان رو به درگاه خداوند کرده‌اند؛ لذا هر کس به ایشان دل بدهد نورانی می‌شود. هر کس به ایشان متصل شود، تکویناً از آتش جهنم جدا و بریده می‌شود. امکان ندارد انسان قلب خود را به یک حقیقت نورانی متوجه کند و به او دل بدهد، ولی نورانیت پیدا نکند. عقلاً محال است که انسان محب امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (علیها السلام) باشد و در وجودش راهی از آتش جهنم باز بماند. خواهی نخواهی قلبی که نورانی شد، تاریکی از آن رخت برمی‌بندد.^۲

در روایت دیگر است که سلمان^۳ به درب منزل امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت. ایشان پیرمرد مسنی بود که فاطمه زهرا (علیها السلام) مثل دخترشان محسوب

۱. لَأَنْهَا فُطِمَتْ هِيَ وَ شِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ (بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۴).

۲. برای آگاهی از بحث تفصیلی در مورد محبت و آثار آن رجوع کنید به کتاب «اکسیر محبت حسینی» از همین نویسنده.

۳. در مدت عمر سلمان فارسی و سن ایشان اختلاف زیادی میان مؤرخان و راویان وجود دارد تا آنجا که سن ایشان را از ۸۰ سال تا ۵۰۰ سال ذکر کرده‌اند. اما مؤرخان زیادی، مدت حیات سلمان را ۲۵۰ سال دانسته‌اند؛ چنانکه محدث نوری (نفس الرحمن، ص ۶۵۰)، ابن عبد البر (الاستیعاب ج ۲، ص ۱۹۵)، ابن اثیر جزیری (اسد الغابة، ج ۲، ص ۳۲۲)، حلبی (السيرة الحلبية، ج ۱، ص ۱۹۵)، ابن جوزی (صفوة الصفوة، ج ۱، ص ۵۵۵)، سید نورالله شوشتری (مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۲۰۸)، ابن حجر عسقلانی (الاصابة، ج ۲، ص ۶۲)، علامه امینی (الغدير، ج ۷، ص ۲۸۲) و علامه بحر العلوم (الدرجات الرفیعة، ص ۲۲۰) نظریه ۲۵۰ سال را، معتبرتر و قابل قبول‌تر شمرده‌اند.

می شدند. جناب سلمان می گوید شنیدم صدای فاطمه علیها السلام را که قرآن می خواند و دیدم آسیاب داخل حیاط خودش مشغول چرخیدن است بدون این که کسی آن را بچرخاند. آمدم خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و این جریان را تعریف کردم. حضرت فرمودند:

«يَا سَلْمَانُ إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَجَوَارِحَهَا إِيمَانًا إِلَى مُشَاشِهَا تَفَرَّغَتْ لِبَطَاعَةِ اللَّهِ فَبَعَثَ اللَّهُ مَلَكًا اسْمُهُ زُوْقَابِيلُ وَفِي خَبَرٍ آخَرَ جِبْرِئِيلُ فَأَذَارَهَا الرَّحَى وَكَفَّاهَا اللَّهُ مَثْوَنَةَ الدُّنْيَا مَعَ مَثْوَنَةِ الْآخِرَةِ»^۱

ای سلمان خداوند قلب و جان دخترم فاطمه و بدنش را از پاتا بالای سر مملو و لبریز از ایمان کرده است. او خود را برای اطاعت خداوند از هر کاری فارغ کرده است. پس خداوند ملکی را با نام زوقابیل (یا طبق نقلی دیگر جبرئیل) را موکل فرموده تا آسیاب را بگرداند و خداوند مئونه دنیا را در کنار مئونه آخرت برای او کفایت کرده است.

دلدادگی، گرویدن و محبت نسبت به خداوند تمام وجود حضرت زهرا علیها السلام را پُر کرده است. «مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَجَوَارِحَهَا إِيمَانًا» یعنی همان توحید که در قلب حضرت، جایی برای غیر خدا باقی نگذاشته است. گاهی گوشه ای از دل ما را ایمان فرا می گیرد و سپس با پیشه کردن تقوا، نور ایمان بیشتر می شود. اما وقتی گفته می شود فلان شخص وجودش از ایمان پُر شده یعنی دیگر از غیر خدا به طور کامل قطع تعلق کرده و به

چیز دیگری دلبستگی ندارد.

او چون حالش این طور است که تمام وجودش غرق محبت خداست، «تَفَرَّغْتُ لِطَاعَةِ اللَّهِ» خودش را برای طاعت الهی فارغ ساخته است. خداوند متعال نیز از این باب که «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ»^۱ و «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۲ گاهی که او غرق عبادت می شود، امور منزل او را کفایت کرده و امور مادی او را هم تدبیر می نماید.

این چیزها اصلاً دور از ذهن نیست و در تمام دوران‌ها و حتی در همین دوره هستند کسانی که به برکت تقوایی که داشته‌اند «كَفَى اللَّهُ مَوْلَاةَ الدُّنْيَا مَعَ مَوْلَاةِ الْآخِرَةِ» درباره آنها تحقق پیدا کرده است؛ ما چون به طرف خدا حرکت نمی‌کنیم، چنین چیزهایی در چشم ما عجیب می‌آید و الا در زمان ما و در همه دوره‌ها نمونه‌های عینی آن بوده‌اند کسانی که امرشان را به خدا واگذار کرده و خدا هم امور آنها را بر عهده گرفته است.

تسبیحات فاطمه زهرا علیها السلام

در اوایل ازدواج حضرت فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین علیه السلام که فرزند اوّل یا دوّم‌شان به دنیا آمده بود، شرایط زندگی برای حضرت صدیقه طاهره علیها السلام خیلی سخت بود. از طرفی کم سن و سال بودند و سایه مادر را هم بالای سر نداشتند و از طرف دیگر برخلاف شرایط امروزی، شرایط زندگی‌ها خیلی سخت بود؛ خودشان در منزل گندم آرد کرده و می‌پختند.

۱. هر که برای خدا باشد، خدا هم برای اوست (بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۷).

۲. طلاق، ۳.

خودشان با دست لباس می شستند. نگهداری دو فرزند پشت سر هم و شیر دادن به آنها نیز دشوار بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دلشان سوخت و به فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند این موضوع را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان بگذارند و از حضرت تقاضا کنند یکی از اسیرانی را که به عنوان کنیز به دست مسلمانان افتاده بود و اختیارش در دست رسول خدا بود، به عنوان کمک کار به ایشان بدهند.

حضرت زهرا علیها السلام چادر به سر کردند و نزد پدر رفتند. ولی با دیدن اصحاب در اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله، حیا کرده و برگشتند.^۱ حضرت رسول صلی الله علیه و آله از این ماجرا مطلع شدند ولی به خاطر فشار مالی که روی مسلمانان بود، صلاح ندیدند دختر و دامادشان نسبت به فقرای امت در رفاه نسبی باشند. لذا فرمودند:

«أَلَا أَعْلَمُكُمْ مَا هُوَ خَيْرٌ لَّكُمَا مِنَ الْخَادِمِ».^۲

آیا می خواهید به شما چیزی بیاموزم که از خادمی که در دنیا به شما خدمت کند بهتر باشد؟

سپس حضرت، آن تسبیحات معروف حضرت زهرا علیها السلام را به ایشان تعلیم فرمودند و هدیه دادند.

۱. یکی از اصول شرائع اسلامی، مراعات حیا است. بر خلاف آنچه امروزه در فضای رسانه ها و سبک زندگی امروز مرسوم شده، در سنت الهی صحبت کردن در مقابل نامحرم و حرف زدن با نامحرم امر سهل و ساده ای نیست؛ آن کسانی که به آن مقامات و درجات رسیده اند، در بحث حیا و عفت دقت بسیار زیادی داشته اند.

۲. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۴۴۶.

در اهمیت و عظمت این تسبیحات همین بس که امام صادق (علیه السلام) به ابوهارون مکفوف فرمودند: ما همان طور که از کودکی فرزندانمان را امر به نماز خواندن می‌کنیم، آنها را امر به گفتن تسبیحات حضرت زهرا (علیها السلام) هم می‌کنیم.^۱

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) در هر روز بعد از هر نماز، برای من محبوب‌تر است از خواندن هزار رکعت نماز مستحبی در هر روز.^۲
و امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

اگر چیزی بهتر از این تسبیحات بود، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن را به فاطمه (علیها السلام) می‌بخشیدند.^۳

سؤال این است که این تسبیحات چگونه کمک کار بانویی در منزل است که دستش از آسیاب کردن گندم زخمی شده و امور فرزنداناش روی زمین مانده است؟! حقیقت این تسبیحات چیست که جای آن خادمه را پُر می‌کند؟ چه واقعیتی دارد که غم و غصه را از دل انسان بیرون کرده و مشکلاتش را سبک می‌کند؟ اگر غم و غصه‌ها را می‌برد پس چرا ما که بعد از هر نماز این تسبیحات را طبق عادت می‌گوییم، تمام مشکلات و غصه‌ها و دردهایمان باقی است؟
سِرّ مسأله در این است که انسان آن ذکر را چگونه بگوید. به تعبیر

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۴۳.

۲. همان.

۳. همان.

امیرالمؤمنین عليه السلام :

«لَنْ تَذْكُرَهُ حَقِيقَةَ الذِّكْرِ حَتَّى تَنْسَى نَفْسَكَ فِي ذِكْرِكَ وَتَفْقِدَهَا فِي أَمْرِكَ»^۱.

حقیقت ذکر را هیچ وقت بجا نمی آورید، مگر این که موقع ذکر گفتن نفس خود را گم کنید.

یعنی آن قدر یاد خدا باشید و به خداوند توجه کنید که قلب از این عالم به عالم ملکوت پرواز کرده و در یاد خدا محو شود. وقتی می گوئیم «الحمد لله» با خداوند عشق بازی کنیم و از اعماق قلب بگوئیم خدایا همه وجودم از آن توست. همه خوبی ها مال توست.

انسان باید این ذکر را چنان از صمیم قلب بگوید که خود را گم کند و یقین پیدا کند که همه خوبی ها از آن خداوند است. باور کند هیچ وجود مستقلی در عالم، وجود ندارد و تنها موجود مستقل در عالم هستی که دیگران همه به او وابسته اند، فقط و فقط خداوند است و بس.

آن ذکر «حَقِيقَةُ الذِّكْرِ» است که انسان وقتی می گوید پرواز کند و از اینجا به عالم دیگر برود. در این صورت است که غرق در عالم آرامش می شود. به عالمی می رود که عالم طمأنینه و سکون و آرامش است. آن ذکر تمام دردها را شسته و از بین می برد.

این همان است که حضرت فرمودند:

«التَّوْحِيدُ حَيَاةُ النَّفْسِ»^۲.

۱. غررالحکم، ص ۷۵۷.

۲. غررالحکم، ص ۳۷.

دلی که مُرده و از مشکلات و مصیبت‌ها خسته شده است، وقتی به توحید توجّه می‌کند و به آن عالم می‌رود و غرق در این می‌شود که خدایا همه چیز از آن توست و همه موجودات به تو تعلّق دارند، به طور کل ماسوی الله را فراموش می‌کند. سپس به نهایت آرامش می‌رسد. گویا تمام دردهایش فراموش شده است.

اهل دنیا وقتی خیلی غصه دار می‌شوند، دیگران می‌گویند این بنده خدا مصیبت زده است. او را به گردش ببرید تا با تفریح در طبیعت یا مشغول شدن به ورزش و سرگرمی، غصه‌هایش را فراموش کند و مقداری آرامش پیدا کند؛ اما اهل خدا وقتی مصیبت زده می‌شوند، باغ و بوستان‌شان جنة‌الذات الهی است و در آنجا به خدا عشق و محبت می‌ورزند.

ما به جایی می‌رویم که ذهن مان تخلیه شود، آن‌ها هم به جایی می‌روند که ذهن شان تخلیه شود. آن‌ها خود را از این عالم کثرت جدا کرده و به عالم توحید سفر می‌کنند؛ ولی ما از یک گوشه عالم کثرت به گوشه دیگرش می‌رویم و این عالم کثرت هر جای آن که باشیم، آخرش درد و هجران و دوری است.

این همانی حالتی است که شاگردان مرحوم قاضی رحمته الله می‌گفتند ایشان در اوج فقر و مشکلاتی که در نجف داشتند و فحش‌ها و اهانت‌هایی که به ایشان داده می‌شد، در اوج آن آزار و اذیت‌ها، وقتی الله اکبر نماز را می‌گفتند انگار همه چیز تمام می‌شد. مرحوم قاضی منتظر وقت نماز بودند. وقتی نمازشان به پایان می‌رسید، گویا هیچ مصیبتی در عالم برایشان وجود نداشت.

اگر ذکری که انسان می‌گوید این طور باشد، آنگاه این ماجرا قابل فهم می‌شود که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله به جای خادمه، به دختر گرامی‌شان این ذکرها را هدیه می‌دهند. این هدیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام یک هدیه واقعی است. برای ما هم همان اثرات را دارد به شرط این که ما اهلش باشیم و این اذکار را با حضور قلب و توجّه تام به جا آوریم. معانی حقیقی «الله اکبر»، «الحمد لله» و «سبحان الله» را خارج از وقت نماز به طور دقیق بفهمیم و سپس هنگام قرائت این تسبیحات شریف، به آن معانی توجّه و تمرکز کنیم. آن وقت انسان، نبودن خادمه و کمک کار که سهل است، اگر هزاران درد هم داشته باشد همه را فراموش می‌کند مانند حال امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که تیراز پایشان می‌کشند و ایشان متوجّه نمی‌شوند.

نمونه‌های حقیقت توحیدی حضرت صدیقۀ کبری علیها السلام را می‌توان در حکایاتی که از وجود آن حضرت باقی مانده، به وضوح دید. تمام وجود حضرت پُر از خدا و ایمان به خدا است و به جهت همین عظمت مقام توحیدی است که خداوند به آن حضرت دست گشاده‌ای عطا فرموده است و ایشان در این عالم از کسانی که می‌خواهند به طرف خدا حرکت کنند، دستگیری می‌نمایند. چون دست حضرت در دست خداست و همه وجودشان را به طور کامل به خدا سپرده‌اند، هر وقت هم که بخواهند در این عالم توجّه و التفاتی کنند هیچ مانعی در برابرشان وجود ندارد. تنها بستگی به این دارد که ما چه مقدار کاسه‌گدایی آورده و چقدر از صمیم قلب تقاضا کنیم که کاسه وجودمان را پُر کنند.





أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

در مباحث گذشته عرض شد معیار در تقرب و تکامل انسان، فقط و فقط مسأله توحید و عبودیت در درگاه الهی است.

تمام اعمال، رفتار، دستورات فقهی و اخلاقی و حتی توسل و دلدادگی نسبت به اهل بیت علیهم السلام باید مقدمه‌ای برای محبت و عبودیت خداوند متعال و توجه به حضرت حق باشد. اگر انسان در یکی از این‌ها متوقف شود و تعبّد نسبت به دستورات فقهی و اخلاقی، یا حتی توسل به اهل بیت علیهم السلام سبب شود انسان از خود خداوند غافل گردد، این نشان از کجی راه و ناتمامی آن دارد.

مهم‌ترین خصوصیت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام همین جنبه عبودیت و بندگی آن حضرت است. این که تمام وجود آن حضرت مملوّ از محبت خدا و توجه به خداوند است. این که آن حضرت در این عالم به کسی و چیزی غیر از خداوند متعال دلبستگی و تعلّق نداشته‌اند و اگر عشق پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهما السلام هم در وجود

ایشان دیده می شود، از باب مقدمه نسبت به اطاعت خدا و محبت خدا بوده است.

فاطمه (علیها السلام) راضیه مرضیه

یکی از القاب آن حضرت لقب «راضیه» یا «راضیه» است. رضی و راضی به کسی گفته می شود که نسبت به آن چیزی که اتفاق افتاده اعتراضی ندارد و در قلبش آن را می پسندد. کسی ملقب به رضی یا راضی می شود که در تمام امور زندگی، همیشه و همه جا راضی و خشنود باشد و در هیچ مسأله ای اعتراضی در قلبش نداشته باشد.

در وجود مقدس علی بن موسی الرضا (علیه السلام) این صفت «رضا» به قدری آشکار و بارز بود که ایشان ملقب به «رضا» شده اند. حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) نیز ملقب به «راضیه» و «راضیه» هستند. از نظر ادبیات دینی راضیه یا رضیه به کسی گفته می شود که در درونش به غیر از خدا تعلقی نداشته باشد؛ زیرا اگر انسان در گوشه ای از قلبش به غیر خدا وابسته باشد، در آن نقطه حساس و در آن امتحانی که می خواهند تعلّقش را از او بگیرند، صدای اعتراض در درون قلبش بلند می شود. هرچند ممکن است این اعتراض را به زبان نیاورد و در ظاهر تسلیم باشد و رفتار ناشایستی از او سر نزند، اما در درون وجودش معترض است و در قلبش با خداوند متعال نجوا می کند که خدایا نمی شد این طور نشود، نمی شد جلوی این حادثه را بگیری، چرا چنین و چنان نشد و

هر شخصی به حسب تعلقاتی که دارد از مقام رضا و تسلیم خارج شده و ناراضی می شود. یکی تعلّقش به عرض و آبروست لذا وقتی آبرویش می رود، آزرده شده و به هم می ریزد؛ دیگری به مال و فرزندش تعلّق دارد لذا با از دست دادن آن ها، معترض می شود.

به شخصی می توان لقب «رضا» را داد که در تمام وجودش تسلیم خداوند باشد و همیشه در همه حوادث به نسبت ارتباط آن حادثه با خداوند متعال راضی باشد.

البته معنی مقام رضا این نیست که انسان تلاش نکند، وظیفه خود را انجام ندهد یا نسبت به گناهانی که اتفاق می افتد، اعتراض و شکایتی نداشته باشد. اعتراض صدیقه طاهره (علیها السلام) در مقابل غاصبین خلافت و خون دلی که از آن ها خوردند در تاریخ ثبت است و منافاتی با مقام رضا ندارد.

این امور یک جلوّه بشری دارد و یک جلوّه الهی. وجهه بشری آن همین اتفاقاتی است که در عالم ظاهر رخ می دهد و انسان نسبت به مقصرین و گنهکاران حق اعتراض و مبارزه دارد؛ ولی از جهت ارتباط آن حادثه با خداوند، قلبی که واقعاً خدایی است هیچ وقت زبان به اعتراض نمی گشاید و همیشه از آن اتفاق راضی و خشنود است.

نمونه این مقام رضا در واقعه کربلا نیز مشهود است؛ هنگامی که اهل بیت امام حسین (علیهم السلام) وارد مجلس ابن زیاد شدند، ابن زیاد ملعون به حضرت زینب (علیها السلام) رو کرد و گفت:

«كَيْفَ رَأَيْتِ صُنَعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ».

کار خدا را نسبت به برادر و خاندانت چگونه دیدی؟

حضرت زینب (علیها السلام) در پاسخ فرمودند:

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»^۱

من جز زیبایی چیزی ندیدم.

معلوم است کسی که همه چیز را زیبا ببیند، همیشه هم راضی است. آن مقداری از اتفاقات عالم که جنبه بشری و حیثیت بشری دارد به اعتباری به خوب و بد، زشت و زیبا و حلال و حرام تقسیم می شود. همه این ها در جای خود محفوظ است؛ امّا اگر انسان آن روی سکه را نگاه کند و جنبه ربط موجودات با خداوند را ببیند که این ها همه در طول هم هستند، دردناک ترین حوادث نیز زیباست زیرا جنبه «صنع الله» آن دیده می شود. لذا لقب «رضیه» و «راضیه» نشان دهنده مسأله توحید هستند.

عدل لقب راضیه، لقب «مرضیه» است. مرضیه یعنی کسی که مورد پسند است. وقتی گفته می شود راضیه و رضیه، سخن از این است که بنده، خدا را پسندد؛ امّا وقتی گفته می شود مرضیه، یعنی خداوند، بنده را پسندد.

خداوند چه موقع بنده خود را به طور کامل می پسندد؟
خداوند هیچ گاه به کفر و شرک رضایت نمی دهد. خدای متعال وقتی از بنده اش به طور کامل راضی است که در آن بنده، جز توجه به خداوند و طهارت چیز دیگری نباشد.

چنانکه قبلاً بیان شد هر مرتبه‌ای از شرک یک آلودگی و نجاست است و چون خداوند متعال هرگز به شرک و آلودگی راضی نیست، پس مرضیه هم به معنای حقیقی، فقط به کسی گفته می‌شود که قلبش طاهر طاهر باشد. در واقع صفاتی چون طاهره، مطهره، معصومه، راضیه و مرضیه همگی به مقام انسان کامل اشاره دارد.

بسیار خوب است که اگر خداوند متعال به ما دختری روزی فرمود، نام او را از این اسامی با برکت انتخاب کنیم و به عمق معنای آن توجه داشته باشیم. آن مخدراتی هم که نامشان به اسامی رضیه، راضیه و مرضیه مبارک و متبرک شده، دقت داشته باشند که این نام‌ها از چه افقی حکایت کرده و آنها را به کجا دعوت می‌کند. این القاب و اسامی انسان را دعوت می‌کند به این که در زندگی تسلیم محض خدا باشد و در وجودش ناخالصی نداشته باشد تا هم خدا او را بپسندد و هم او خدا را بپسندد.

قرآن کریم در توصف مؤمنین - هنگامی که وارد عالم آخرت شده و از شرک بیرون می‌آیند - می‌فرماید:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۱

مؤمنین در عالم آخرت که عالم توحید است، همگی راضی و مرضی‌اند.

ما نیز در این دنیا باید تلاش کنیم تا به مقام رضا دست یابیم.

ایثار فاطمه زهرا علیها السلام

یکی دیگر از خصوصیات فاطمه زهرا علیها السلام در وادی جهات توحیدی، انواع ایثارهایی است که آن حضرت در زندگی داشته‌اند. نمونه‌هایی از تعلق نداشتن به دنیا و دلبسته نبودن به ماسوی الله را در انفاق‌ها و ایثارهای حضرت خواننده و شنیده‌ایم؛ به همین ایثارهای حضرت می‌توان از زاویه دیگری نگاه کرد. امام مجتبی علیه السلام می‌فرمایند:

«رَأَيْتُ أُمِّي فَاطِمَةَ علیها السلام قَامَتْ فِي مَحْرَبِهَا لَيْلَةً جُمِعَتْهَا فَلَمْ تَزَلْ رَاكِعَةً سَاجِدَةً حَتَّى انْتَضَحَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَ سَمِعْتُهَا تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ تُسَمِّيهِمْ وَ تُكْثِرُ الدُّعَاءَ لَهُمْ وَ لَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا بِشَيْءٍ فَقُلْتُ لَهَا يَا أُمَّاهُ لَا تَدْعِينَ لِنَفْسِكَ كَمَا تَدْعِينَ لِغَيْرِكَ فَقَالَتْ يَا بَنِي الْجَارِ ثُمَّ الدَّارِ»^۱

مادرم حضرت زهرا علیها السلام را در شب جمعه‌ای دیدم که تا سپیده صبح مشغول عبادت و رکوع و سجود بود و مؤمنین را یک به یک نام می‌برد و برایشان دعا می‌کرد اما برای خودش دعایی نکرد. عرض کردم مادر جان! چرا برای خودتان دعا نمی‌کنید؟ ایشان فرمود فرزندانم اول همسایه، بعد خانه.^۲

این حکایت را گاهی انسان از زاویه منفعت طلبی نگاه می‌کند که شخص به دنبال بهره بردن بیشتر برای خودش است. یعنی برای دیگران

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

۲. یعنی اول دیگران بعد خودمان.

دعا می‌کند، تا خودش به ثواب بیشتری برسد. در روایت است که ابراهیم بن هاشم می‌گوید عبدالله بن جندب را در عرفات دیدم که حال خیلی خوشی داشت. دائماً دست‌هایش به سمت آسمان بالا بود و اشک می‌ریخت و مشغول راز و نیاز با خدای متعال بود. به او گفتم عبدالله! من حال کسی را بهتر از حال تو ندیدم. پاسخ داد به خدا سوگند که در تمام این مدت، یک کلمه برای خودم دعا نکردم و تمام دعاهایم برای برادران دینی‌ام بود؛ چون از مولایم موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمود «هرکس برادر مؤمنش را در غیاب او دعا کند، از عرش ندا می‌رسد که برای تو صد هزار برابر آن است!». لذا راضی نشدم به خاطر یک دعا در حق خودم. که معلوم نیست به اجابت برسد یا نه. از صد هزار دعای مستجاب صرف نظر کنم.^۱

البته این هم حق است و ایرادی ندارد و نوعی تمرین ایثار است؛ اما حقیقت ایثار این نیست. زیرا شخص برای خودش کار می‌کند. مثلاً از خدا خانه یا ماشین می‌خواهد، به جای این که برای خودش دعا کند برای برادر دینی‌اش دعا می‌کند تا خدا به او بیشتر عنایت کند.

اما برخی مواقع، اولیاء خدا به طور کامل از خود غافل شده و در مقام رضا و تسلیم متمکّن‌اند. در آن حال خاص که به طور کل از خودشان

۱. رَأَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُنْدَبٍ فِي الْمَوْقِفِ فَلَمْ أَرْ مَوْقِفًا كَانَ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِهِ مَا زَالَ مَا ذَاكَ يَدِيهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ دُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ حَتَّى تَبْلُغَ الْأَرْضَ فَلَمَّا صَدَرَ النَّاسُ قُلْتُ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا رَأَيْتُ مَوْقِفًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِكَ قَالَ وَاللَّهِ مَا دَعَوْتُ إِلَّا لِإِخْوَانِي وَ ذَلِكَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام - أَخْبَرَنِي أَنَّ مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بَطْنُ الْعَيْبِ نُودِيَ مِنَ الْعَرْشِ وَ لَكَ مِائَةُ أَلْفٍ ضِعْفٍ فَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعَ مِائَةَ أَلْفٍ مَضْمُونَةٌ لِوَاحِدَةٍ لَا أَذِيرِي تُسْتَجَابُ أَمْ لَا. (کافی، ج ۲، ص ۵۰۸).

غافل می‌شوند، تنها برای خداوند کار می‌کنند. حال حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) در روایت «الْجَارُ ثُمَّ الدَّار» از این جنس است که خودش را نمی‌بیند و در مقام رضا و تسلیم است، توجهش به طور کل از خواست خودش بیرون آمده و اصلاً حس دعا کردن برای خود و منفعت طلبی، در وجودش گم است. لذا حضرت به فرزندشان نمی‌فرمایند من با دعا کردن برای همسایگان، در واقع برای خودم دعا می‌کردم؛ بلکه می‌فرمایند من برای دیگران دعا می‌کنم و هنوز نوبت به مشغول شدن به خودم نرسیده است.

افق وسیع این روایت شریف، از آن روایت عبدالله بن جندب که در عرفات دعا می‌کرد و امیدش به این بود که چند برابر آن نصیب خودش شود، بسیار عالی‌تر و برتر است.

بهترین حالت برای یک زن

یکی دیگر از مظاهر حالات معنوی و توحیدی حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) سبک زندگی حضرت در زندگی ظاهری دنیوی است. بحث عفاف و حجاب دغدغه بسیاری از متدینین به ویژه مخدّرات است که حضرت زهرا (علیها السلام) چگونه این‌طور زندگی کرده و دوام می‌آوردند. روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از اصحاب سؤال فرمودند بهترین چیز برای زنان چیست؟ اصحاب هر کدام جوابی دادند ولی جواب هایشان مورد پسند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قرار نگرفت. این سؤال از طریق امیرالمؤمنین (علیه السلام) به گوش فاطمه زهرا (علیها السلام) رسید و ایشان در پاسخ فرمودند:

«خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ»^۱

بهترین چیز برای زنان آن است که مردی را نبینند و مردی هم آنان را نبیند.

بهترین حالت برای زن از جهت زن بودن. نه از جهت انسان بودن. این است که او مردی را نبیند و مردی هم او را نبیند. البته بهترین حالت برای انسان از جهت انسان بودن، عبادت کردن است؛ زیرا از جهت انسان بودن، زن و مرد فرقی ندارند و بهترین حالت بنده، توجه به خداوند متعال است. اما بهترین حالت برای زن در تمایز بین زن و مرد این است که در جایی باشد که مردان را نبیند و مردان هم او را نبینند. متأسفانه امروز به واسطه این اسباب و وسایلی که به منازل راه پیدا کرده، تحقق این فرمایش حضرت سخت به نظر می‌آید. صفحه تلویزیون پُر است از نامحرم‌هایی که مردان و زنان دائم به آنها نگاه می‌کنند. ما از آن اصول تربیت الهی و فقهی خارج شده‌ایم و اکنون هم تبعات و نتایج آن را می‌چشیم. در حالی که حضرت زهرا علیها السلام چنین دریافت فطری در وجودشان در مورد نقش زن در جامعه بوده است.

بارها شنیده‌اید که بعد از ازدواج امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیها السلام روزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند که ایشان کارهای زندگی آنها را تقسیم کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند کارهای داخل منزل با فاطمه و کارهای خارج از منزل با علی باشد. بعد از این تقسیم عاقلانه، حضرت فاطمه علیها السلام

می‌فرمایند کسی غیر از خدای متعال نمی‌داند من چقدر خوشحال شدم از اینکه رسول خدا مرا از معاشرت با مردان معاف فرمودند.^۱

چرا در زمان ما بسیاری از خانم‌ها و مخدرات، به فعالیت‌های بیرون از خانه علاقه دارند؟ دوست دارند بازار بروند، ورزش و تفریح بروند و دامنه کارهای خود را گسترش دهند. چرا فاطمه زهرا (علیها السلام) از ماندن در خانه این قدر لذت می‌برد و به قدری خوشحال می‌شوند که احدی جز خداوند متعال، حدّ این خوشحالی را تشخیص نمی‌دهد؟

سرّ این مطلب آن است که فاطمه زهرا (علیها السلام) در درون قلبشان با خداوند و عالم معنا، یک سر و سری دارند و لذت‌هایی را چشیده‌اند. وقتی آدم آن لذت‌ها را می‌چشد و به آن آرامش‌ها می‌رسد، اصلاً حاضر نمی‌شود از آن آرامش دل‌کنده و به عالم دنیا بیاید.

اگر تسبیحات حضرت زهرا (علیها السلام) موجب آرامش آن حضرت است و جای خادمه را پُر می‌کند، سرّش این است که با گفتن این ذکر به عالم توحید سفر می‌کنند، غرق در محبت خدا می‌شوند و همه این خستگی‌ها و کدورت‌ها از بین می‌رود.

کسی که لذت محبت خدا و لذت عبادت و انس با خدا را می‌چشد، دیگر آمدن در این دنیا برایش فقط سختی و سنگینی است. مشکل از ماست که چون آن لذت‌ها را نچشیده‌ایم برای ما خیلی معنا ندارد که به سوی خدا سفر کنیم. برای ما معنا ندارد که به عالم توحید و ملکوت

۱. فَلَا يَعْلَمُ مَا دَاخِلُنِي مِنَ السُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ يَا كَفَّائِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْمِلُ رِقَابَ الرِّجَالِ (بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱).

برویم؛ لذا طبیعتاً تمام سرگرمی و دلگرمی ما همین عالم دنیاست. بالاخره انسان باید نفس خود را با یک چیزی پُر کند. اگر با محبت خدا و انس با خدا پُر کرد فبها المراد و الا جایگزین آن، رفتن به کوچه و خیابان و بازار و گردش و تماشا کردن فیلم‌ها و سریال‌ها و گشت و گذار بی هدف در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی است. این در و آن در زدن‌هایی که نهایتش چیزی جز خسارت و محرومیت نیست. یعنی انسان خود را به اموری مشغول می‌کند که نه تنها چیزی نصیبش نمی‌شود، بلکه وقتی بانگ رحیل را می‌زنند و وقت مسافرتش به عالم ابدی می‌رسد، تمام این‌ها را در این جا می‌گذارد و با دست خالی می‌رود.

فاطمه زهرا عليها السلام است که این حقیقت را لمس می‌کند و از ماندن در خانه شادمان می‌شود. البته وقتی در خانه می‌ماند در واقع در خانه تنها نیست؛ بلکه در نزد خدا سیر کرده و در درون خودش با خداوند متعال سرو سِری دارد.

حضرت سیدالشهداء عليه السلام در دعای عرفه می‌فرمایند:

﴿اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي﴾

خدایا بی نیازی مرا در درون خودم قرار بده.

ما همیشه برای مشکلاتمان، در بیرون از خودمان دنبال راه حل می‌گردیم. از آنجایی که بیرون، دنیاست و دنیا هم مثل آب شور است، هرچه انسان بیشتر به دنبالش از این طرف به آن طرف می‌رود، تشنه‌تر می‌شود. آرامش را در دنیا تقسیم نمی‌کنند و کسی این جا آرامش پیدا

نمی‌کند. آرامش و بی‌نیازی، مربوط به زمانی است که انسان به درون خودش فرو رود و در درون خود، ربطش را با خداوند متعال پیدا کند. وقتی انسان، اتصال خود را با خداوند پیدا کرد «ذکر الله» محقق می‌گردد و ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱ راهبرد اساسی برای آرامش زندگی می‌شود.

انسان اگر می‌خواهد آرامش داشته باشد، باید به یاد خدا باشد. این که ما بر سر سجاده هر چه «سبحان الله» می‌گوییم به آرامش نمی‌رسیم، برای این است که یاد خدا در کار نیست و ذکرمان فقط لقلقه لسان است. زبان تکان می‌خورد اما قلب متصل نمی‌شود. اگر قلب متصل می‌شد، مطمئناً آرامش هم به دنبال آن می‌آمد.

اگر انسان مرز آن آرامش را بچشد، آن وقت جدا شدن از آن آرامش برایش دردناک خواهد بود و هر چه او را تشویق به رفتن به بیرون از خانه و کوچه و بازار کنند، احساس می‌کند که دارد از کانون آرامش جدا شده و از ذکر الله فاصله می‌گیرد.

وقتی انسان از ذکر الله جدا شد، وقتی در نفس خودش فرو نرفت و غنای حقیقی را پیدا نکرد، طبیعتاً فهم فرمایش صدیقه طاهره (علیها السلام) برایش معنادار نیست. لذا می‌گوید یعنی چه که من باید در خانه بنشینم؟ چرا من این طرف و آن طرف بروم؟ مگر دیدن نامحرم و تماشای این فیلم‌ها چه ایرادی دارد؟ چرا نباید در مجالس شرکت نکنم؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ»^۱

نگاه به نامحرم، تیری است مسموم از تیرهای شیطان.

هر نگاهی که به نامحرم می کنی، یک گوشه قلبت را مشغول می کند. وقتی قلب انسان در این ارتباطات دچار مشغولیت شد، از کانون آرامش بیرون آمده و از ذکر الله و توجه به خداوند خارج می شود. در این میان آن کسی که ضرر می کند خود انسان است. خداوند با کسی دشمنی ندارد و نمی خواهد کسی را مجبور کند که به نامحرم نگاه نکند. انبیاء و اولیاء الهی از جانب خداوند آمده اند راه را از چاه مشخص کنند و بگویند اگر می خواهی در راه حقیقت و سلامت و سعادت قدم بگذاری، آرامشت به این است که بسیاری چیزها را نبینی و به بسیاری از چیزها توجه نکنی.

غرض این که اگر بخواهیم سیره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در ارتباطات اجتماعی تحلیل کرده و بفهمیم، باید به آن عقبه فکری و وجودی حضرت توجه کنیم که چون ایشان دائماً مشغول و متوجه به خداوند بودند و اُنس شان در خانه خداوند بوده است، در خانه ماندن برایشان شیرین و ارتباط با نامحرم هم برایشان آزاردهنده است.

همیشه برای خدا

یکی دیگر از جلوات توحیدی زندگی فاطمه زهرا (علیها السلام) دوام توجه به خداوند است.

بسیاری از کارهایی که انسان انجام می دهد، کارهای مثبتی است و با نیت خیر هم انجام می دهد؛ اما این نیت خیر خود را در هنگام انجام عمل یادآوری و تکرار نمی کند.

یکی از دستوراتی که بزرگان عرفان و اخلاق فرموده اند این است که سعی کنید هنگام انجام امور زندگی، همیشه نیت داشته باشید. در روایت است:

«لَيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ»^۱.

ما می توانیم هنگام نشستن در مجلس یاد اهل بیت (علیهم السلام) یا خواندن کتاب های دینی و یا هر کار خیر دیگری که موجب زنده شدن قلب می شود، در ابتدای انجام کار تجدید نیت کنیم و بگوییم خدایا فقط به خاطر تو می روم، به خاطر تو می نشینم، به خاطر تو می خوانم، به خاطر تو گوش می کنم. خدایا چون تو را دوست دارم از خانه ام بیرون می آیم. چون تو را دوست دارم سوار ماشین می شوم. چون تو را دوست دارم در مجلس ذکر و یاد اهل بیت (علیهم السلام) شرکت می کنم. چون تو را دوست دارم در عزای اهل بیت (علیهم السلام) گریه می کنم و اگر انسان دائماً این نیت را در ذهنش تکرار کند، محبت خداوند کم کم در دلش زنده می شود و شعله می گیرد و اثر می کند.

خوب است که انسان همهٔ امور روزمره را با محبت خداوند انجام دهد و دائم این عشق و محبت را در ذهن و قلبش مرور دهد. با خودش تکرار کند که با عشق و محبت خدا به محل کار می‌روم، با عشق و محبت خدا درس می‌خوانم، چون خدا را دوست دارم آشپزی می‌کنم. چون عاشق خدا هستم خانه را مرتب می‌کنم.

این تجدید نیت، یکی از اصول زندگی توحیدی است. انسان حتی در خوردن و آشامیدن نیز باید بگوید خدایا چون تو را دوست دارم، آب و غذا می‌خورم که ان شاء الله سالم باشم و برای تو و بندگی تو قوت پیدا کنم.

اگر انسان به این طرز رفتار عادت کند، آن وقت جنس عملش تغییر می‌کند، عملش نورانیت دیگری پیدا کرده و در قلبش تأثیر متفاوتی می‌گذارد.

این مسأله در زندگی ائمه اطهار علیهم السلام فراوان دیده می‌شود. در روایت دارد وقتی آیه شریفه ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾ بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، حال حزن و اندوه در چهره مبارکشان آشکار شد و بسیار گریه کردند به طوری که احدی از اصحاب توان صحبت کردن با حضرت را نداشتند. اصحاب می‌دانستند رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت چشم‌شان به جمال فاطمه علیها السلام می‌افتد، لبخند بر لبانشان نقش می‌بندد و غم و اندوه ایشان برطرف می‌شود. یکی از اصحاب که ظاهراً جناب سلمان بود به خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمد تا

ایشان را صدا بزند. دید فاطمه زهرا علیها السلام مشغول آسیاب کردن مقداری جو هستند و در همین حال این آیه شریفه را زمزمه می کنند ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است.

حضرت مانند بسیاری از زنان خانه دار در منزل زحمت می کشیدند. ولی انسان می تواند موقع ظرف شستن و لباس شستن و بقیه امور منزل، ذکر شریف صلوات یا «لا اله الا الله» یا ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ را زیر لب بگوید. خدایا آنچه که نزد تو است بهتر است، پس من برای تو کار می کنم. آنچه که نزد تو هست بادوام تر است، پس من برای تو زحمت می کشم.

گاهی اوقات خانم ها امور منزل را از روی حظّ نفس انجام می دهند که از تمیزی و مرتب بودن خانه لذّت ببرند؛ این طرز نگاه یک اثر دارد. أمّا اگر انسان کار را برای خدا و به عشق خدا انجام دهد، باز هم خانه تمیز می شود و لذّت هم می برد ولی این کار اثرش بر روی نفس انسان متفاوت است.

وقتی انسان برای خانه اش پنجره می گذارد، نیتش آمدن نور به داخل فضای خانه است. أمّا بزرگان فرموده اند تو پنجره را به نیت آمدن صدای اذان به داخل منزل، بساز؛ نور هم می آید. ولی تو وقتی نیت می کنی، جنبه ربطش با خداوند را در نظر بگیر تا اثر کارت متفاوت شود.

به هر حال، سلمان فارسی سلام کرد و بعد هم جریان ناراحتی و گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای فاطمه زهرا علیها السلام تعریف کرد. حضرت با شنیدن

این خبر، از جای خود برخاستند و چادرشان را بر سر کردند تا به مسجد بروند. چادری که دوازده وصله از برگ درخت خرما^۱ بر آن بود. سلمان با دیدن این چادر کهنه و وصله دار شروع کرد به گریه کردن و گفت دختران پادشاهان روم و فارس، لباس های مجلل به تن دارند ولی دختر پیامبر خدا چادری به سر دارد که دوازده وصله از برگ درخت خرما بر آن است. فاطمه زهرا عليها السلام وقتی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و تعجب سلمان را دیدند به پیامبر اکرم عرض کردند پدر جان در این پنج سالی که با علی زندگی می کنیم منزل ما، که یک اتاق بیشتر نبود. هنوز فرش ندارد و فقط در گوشه آن پوستی است که روزهای بر روی آن برای شترمان علوفه می ریزیم و شب ها بر روی آن می خوابیم^۲

آن زهد و قناعت همه یک طرف و آن کار برای ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ یک طرف. کسی که به خاطر خدا و محبت خدا کار می کند، کارش ارزش دیگری پیدا می کند.

۱. در آن زمان در مدینه، پارچه به ندرت پیدا می شد.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۷.

«اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَأَمِينِكَ وَصَفِيكَ وَحَبِيبِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَحَافِظِ سِرِّكَ وَمُبْلَغِ رِسَالَتِكَ أَفْضَلَ وَأَحْسَنَ وَأَجْمَلَ وَأَكْمَلَ وَأَزْكَى وَأَمْنَى وَأَطْيَبَ وَأَطْهَرَ وَأَسْنَى وَأَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَجَّمْتَ وَتَحَنَّنْتَ وَسَلَّمْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَصِفْوَتِكَ وَأَهْلِ الْكَرَامَةِ عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَءَايَتِكَ الْكُبْرَى وَالنَّبَأِ الْعَظِيمِ وَصَلِّ عَلَى الصَّدِيقَةِ الطَّاهِرَةِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى سِبْطِي الرَّحْمَةِ وَإِمَامِي الْهُدَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَصَلِّ عَلَى أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْخَلْفِ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ حُجَّجِكَ عَلَى عِبَادِكَ وَأُمَنَائِكَ فِي بِلَادِكَ صَلَوةً كَثِيرَةً دَائِمَةً اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ وَحَقِّهِ بِمَلَكَتِكَ الْمُتَقَرَّبِينَ وَأَيِّدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۱

۱. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. مفاتیح الجنان
۳. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۸۳ ه. ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۵، ج ۱
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۹۸ ق)، التوحید، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵. ، (۱۳۷۸ ق)، عیون أخبار الرضا عليه السلام، تهران، جهان.
۶. ، (۱۴۱۳ ق)، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲.
۷. ابن طاووس، علی بن موسی، (۱۳۴۸ ش)، اللهوف علی قتلی الطفوف، تهران، جهان.
۸. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، (۱۴۰۷ ق)، عدة الداعی و نجاج الساعی، قم، دار الکتب الاسلامی.
۹. ابن قولویه، جعفر بن محمد، (۱۳۵۶ ش)، کامل الزیارت، نجف اشرف، دار المرتضویه.
۱۰. بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۲ ش)، مثنوی معنوی، تهران، اهورا، ج ۲.
۱۱. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، (۱۴۱۰ ق)، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دار الکتب الاسلامی، ج ۲.

۱۲. حسینی طهرانی، سید محمد حسین، (۱۴۲۵ ق)، روح مجرد، مشهد، علامه طباطبائی، چ ۸.
۱۳. حسینی طهرانی، سید محمد صادق، (۱۴۳۷ ق)، نور مجرد، مشهد، علامه طباطبائی.
۱۴. دیلمی، حسن بن محمد، (۱۴۱۲ ق)، ارشاد القلوب الی الصواب، قم، الشریف الرضی.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، چ ۳.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ ق)، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چ ۴.
۱۷. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ ق)، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۲.